

هر ماه جزو دستور اولین محضر ملت ثبت میشد هر سال چون در ممالک گندم خیز حوزه بحر الروم دوره درو گندم بسر میرسید آن در فصل پائیز از سیدیل و اوبه و تسالی و مصر و شام و آسیای صغیر و دشت وسیع روسیه جنوبی که مسکن اقوام سیت بود مقدار زیادی غله میآورد و باین نظر که راه روسیه جنوبی بسته نشود دقتی داشت که دست رقبای وی در سواحل هلند بند نشود و همیشه کار گزارانی از آن در بینالس قرار داشتند که معبر بغازها را مصون نگاهدارند. گذشته از این مردم آن روغن زیتون و ظروف و اسلحه کارخانه های خود را از راه دریا بخارج میبردند و هم بوسیله آب دلائی سایر اقوام را میکردند. بهمین لحاظ سگه آن که نقش جغدی داشت از ایتالیا گرفته تا بحر اسود همه جا معروف بود و اوزان و مقادیر وی را همه پذیرفته بودند. از آنجا که این اوضاع پول فراوانی بشهر آن وارد کرد شغل تازه ای احداث شد که صرافانی باشد صرافان در بند امر فقط بمبادله پرداخته در میدان خرید و فروش پشت میزهای کوچک نشسته پول میشمردند. بعد بقرض دادن دست زدند و هم بکلیت معاملاتتی که بالفعل در نزد صرافان متداولست مشغول گردیدند و از اینکار بعضی ثروتها اندوختند.

پیره که باقدام تمیستوکل ساخته شد مرکز تجارت بحری گردید. پیره  
 لنگر گاه کشتیها سابقاً خلیج فالیر<sup>(۱)</sup> بود ولی تمیستوکل چون دید خلیج پیره دریناهی واقع شده و مدافعه آن نیز آسان است چنین صلاح دانست که آنرا بجای فالیر اختیار نماید.

هیپوداموس معمار طرحی ریخت. پیره را از آترو ساختند. پیره خیابانهائی وسیع داشت که عموماً یکدیگر را قطع میکردند و صاحب سه بندر بود. در مدخل بندر معتبرش (کانتاروس<sup>(۲)</sup>) لنگر گاه نظامی ترتیب داده با سد های کوچک بچندین قسمت کرده بودند. بندر تجارتی در انتهای خلیج واقع شده و انبارهای وسیع و دارالتجاره ای داشت که انواع مسطوره ها را در آن میگذاشتند. اداره گمرک و محل داد و ستد و میهمانخانه ها نیز در همان نزدیکی بود. پیره سکنه ای

(۱) - PHALÈRE

(۲) - CANTAROS

فراوان و گوناگون داشت. از جمله کسانی که کشتی راه می‌آوردند و عملیه و مستخدمین بندر و مردم مختلفی که از آن طرف دریا آمده افکار تازه ای از خارجه باطن می‌آوردند. باین ترتیب رغبت با امور تازه و تغییر و تفنن از پیره بمردم آتن سرایت می‌کرد.

## فصل نوزدهم

### هنر و ادب در یونان. شاهکارهای مائۀ پنجم.

هنر یونان در قرن پنجم بمدارج کمال رسیده و بهمت بریکس و فیدیباس<sup>(۱)</sup> حیحار آتن مرکز و مدرسهٔ صنعت یونان گردیده است. آثار پائنده و مجسمه‌های بسیاری که خاصه از خدایان و پهلوانان بوده در آکروپول قائم شده مقام ویرا بدانجا رسانید که آتن بوجود آن میباید. در اعیاد بزرگ عموم ملت جمع میشد. در تمام رشته‌های هنر ذوق یونانی پیشرفت حاصل نمود. بزرگترین هنروران و نویسندگان تأثیر نویس و مورخین و فلاسفه در آتن ظهور کردند.

مائۀ پنجم کمال هنر را در یونان تا بدانجا بالا برد که در دنیا نظیر نداشت. ملت یونان چون بردشمن غلبه کرد بوجود آمده پهلوانان ملی خود را بزرگ شمرد و مجسمه‌هایی بنام ایشان برپا نمود. هنرورانی که مأمور انجام اینکار شدند از جان و دل در ظرافت آن کوشیدند زیرا برخلاف صنعتکاران آشوری و ایرانی معطیع کار فرمائی مستبد نبودند تا از رأی وی تبعیت کنند بلکه بازادی خود و ملت خویش بالیده بدستور ذوق سلیم پیش رفتند. از این جهت هنر که در راه ترقی افتساده بود بسرحده کمال رسید.

معبد زیبا ترین آثار پائنده معماری یونان گردید. عبادتگاه یونانی نه بکلیسای فرنگ شباهت داشت نه بمعابد مصری بلکه بنائاتی بود کم عرض و طول که تنها برای جادادن مجسمه

و ذخائر خداوند بکار میرفت. جماعت زیادی از مؤمنین در آنجا جمع نمیشد. معبد را چهار گوش بنا میکردند. در دو انتهای عمارت دو ضلع مورب روی کتیبه می نشاندند و سر آنرا بوضعی بهم میآوردند که از جلو و عقب عمارت دو ستوری در میآمد. زیر کتیبه را با سنگ صراحی سازی مینمودند و زیر صراحی را بحمال نما میدادند. زیر حمال نما از دو طرف یا از هر چهار طرف يك ردیف ستون میزدند. ستونها معبد را بی اندازه شکیل مینمود و معبدی که باین شکل ساخته میشود خطوطی ساده و مستقیم و موزون جلوه میداد که بکلی از یکدیگر ممتاز و مجزا بود و در نتیجه ستون سازی بسیار ظریف و زیبا بنظر میآمد.

ساختمان دزون معبد نیز بنهایت ساده و مرگب از سه اضلاع بوده که دنباله یکدیگر قرار داشته. رواق. حرم. خزانه.

مجسمه خداوند را در انتهای حرم میگذاشتند و اثاثیه او را از قبیل تخت و هدایای مؤمنین در خزانه.

معمولاً فضای حرم را با دو ردیف ستون دو طبقه سه قسمت میکردند.

سبکهای سه گانه عموم معابد در آنچه گذشت شریک بودند ولی در سبک بنائی تفاوت عمده داشتند. در ساختمان معبد دو سبک مهم رایج معیاری بود: سبک درید. سبک ایونی.

در سبک درید ستون را روی سگویی که بجهت عمارت می بستند میگذاشتند. بدن ستون را قطور و سر آنرا شبیه زنگ شتر میساختند و روی آن سنگی چهار گوش قرار میدادند. این شکل ستون نمونه سادگی و استحکام بود قسمتی را که بصراحی اختصاص دارد بالتمام صراحی سازی نمیکردند بلکه فیما بین هر چند صراحی فواصلی گذاشته روی آن با سنگ از داستانهای خداوند یا پهلوانی که بنام وی بود تصاویری در میآوردند.

در سبک ایونی روی پا سنگ سر مجرّدی گذاشته نه ستون را بر آن قرار میدادند. بدن ستون را باریک میگرفتند و سر ستون را پیچک میساختند و مافوق

آنها گچ بری میکردند. این شکل ستون نمونه ظرافت و زیبایی بود. درین شبک در قسمتی که مخصوص صراحی است بهیچوجه صراحی در نمیآوردند و تمام طول آنها از نقوش برجسته مستور مینمودند.

در مائه پنجم شبک تازه‌ای در آمد موسوم به سبک کرات که نوعی از شبک یونانی بود. سرستون را درین سبک گچ بری میکردند و بشکل سبکی از گچ در میآوردند.

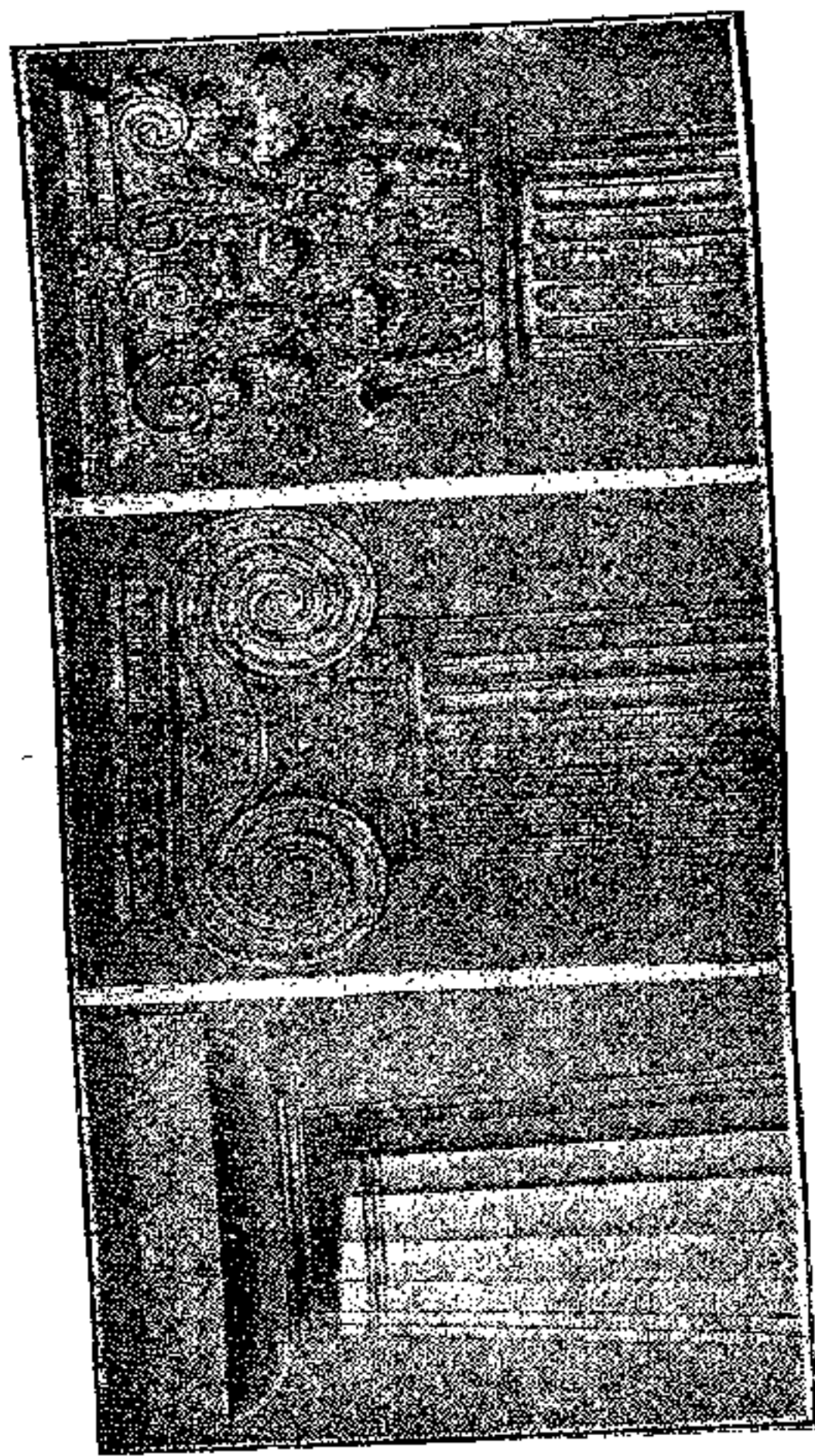
مردم آن صورخدایان یا پهلوانان را از سنگ تراشیده معابد خود را بدان زینت مینمودند. در محوطه‌ای که محیط بر معبد

### حجاری

بود مجسمه‌هایی بعنوان سیداسگذاری برکات و خیرات خداوند بر پا کرده آنها نیاز مینامیدند. روی قبور نیز اغلب هیاکلی از اهوات میگذاشتند. باین ترتیب حجاری را مذهب بوجود آورده است. قدیم‌ترین مجسمه‌های یونان که از مائه هفتم باقیمانده کال ذوق را نشان نمیدهد اعضاء و جوارح آن بدن چسبیده است. ولی صاحبان هنر رفته رفته از اواخر آن مائه دست و پا را از بدن سوا کردند. این نکته بعدها موضوع افسانه گردیده گفتند <sup>(۱)</sup> حجاری آنی مجسمه زنده ساخته است. از آن پس ابتدا در جزیره ساموس و کیوس و بعد در خاک یونان مجسمه‌های بسیار تراشیدند و اغلب ورزشکاران با زنان جوانی را مجسم مینمودند که جامه‌ای چین‌دار در بر کرده اند لکن این مجسمه‌ها نیز نماینده هنر نیست و تبسمی که در صورت آورده ساختگی بنظر میآید و بیخافه جان نمیدهند. تمام مجسمه‌های چوبی یا سنگی را رنگ میکردند و اینکار پیش اهالی یونان عادت شد. ابرو و مژه سیاه و مو و لب و مردمک دیده قرمز و جامه برنگهای مختلف بود. چشمان مجسمه را از مفرغ کرده سنگی برنگ طبیعی در آن میگذاشتند. پیشرفت بزرگی که در مائه پنجم درینکار پدید آمد این بود که هیاکل را حالت و جامه را چین‌های قشنگ طبیعی دادند. این ترقی از آغاز قرن در کارهای دو حجاری <sup>(۲)</sup> میرون

(۱) - DÉDALE

(۲) - MYRON



سبک‌های سه گانه معماری  
از چپ بر راست : سرستون سبک سیک درید ، سرستون سبک ایونی ، سرستون سبک کرت



از آتن و پولیکلت<sup>(۱)</sup> از آرگوس) پیدا شده بنهایت مورد تمجید گردید. مشهورترین کار میرون ورزشکاری میباشد که گرم خشت پرالی است. بدنش خم شده و درهم پیچیده و تغییر حالی بر وی دست یافته.

ورزشکارانی که از زیر دست پولیکلت بیرون آمده اند در حرکت طبیعی و در حالت آرام و در تناسب بدن فرد انعلاهی جمالی است که بعد ها حجاجاران سر عشق خود قرار داده اند.

اهل یونان در رنگ آمیزی سلیقه ای بخرج داده اند. نقاشان برنگ کردن مجسمه اکتفا نمی کردند بلکه دیوارها را نیز با آب و رنگ یا رنگ موم آلود زینت مینمودند. از کارهای ایشان هیچگونه اثری نمانده همینقدر میدانیم که در آخر جنگهای مدی پولیگنوت<sup>(۲)</sup> تازوسی که در میان همکاران از همه مشهورتر بود در آتن جای گرفت و با چهار رنگ سفید و سیاه و قرمز و زرد نقاشی کرد. پس از اوسایه روشن زدن آموختند. اگر از نقاشی دیوارها چیزی باقی نیست ظروف منقش بسیاری پیدا کرده اند که نشان میدهد صنعت کوزه گری در یونان و بخصوص در آتن و کرت بجهت پایه از کمال رسیده است.

و هم از آنجا که افسانه های خدایان و پهلوانان یا طوائف بر آنها رسم شده ظروف مزبور مطالب فراوانی از تمدن یونان بدست میدهد. ظروف مائت ششم اغلب از گل سرخ است و تصاویر آن برنگ سیاه اما در مائت پنجم تصاویر را برنگ قرمز و روی زمینه سیاه یا برنگهای مختلف و روی زمینه سفید کشیده اند. بسیاری از این تصاویر از حیث کمال و هنری که در بهم انداختن آنها بکار رفته حقیقتاً شاهکار صنعت شمرده میشود.

مقام آتن . در مائت پنجم بازار هنر در سرتاسر عالم یونان رواج کامل گرفت ولی هیچ بلده ای پیدای آتن در عهد پریکلس نرسید. پریکلس که در سیاست مقامی عالی داشت در ترویج هنر کوشیده

(۱) - POLYCLÈTE

(۲) - POLYGNOTE

هم شأن آنان را بالا برد و هم بجهت مردم کار پیدا کرد . چنانکه پلوتارک می نویسد بریکس به ملت میگفت : « همینکه شهر از مهمات جنگی معمور شد مازاد عواید را باید صرف اموری کرد که جاودان موجب جلالت قدر آنان باشد . همین جلالت امور وسیله تسکین خاطر ملت نیز میباشد زیرا « طبقه کارگر که داخل قشون نمیشود یا باید از مزایای دیگر مردمان ذبحقوق محروم بماند و یا آنرا به تن پروری و بطالت دازا شود . من که باین وضع راغب نبودم بصالح ملت این طرحهای مهم ساختمان را ریختم تا مدتی مدید صناعات مختلفه را مشغول سازد . هر جا که مصالح کار نکرده از مرمر و مس و عاج و طلا و آبنوس و کاج سراغ داشتیم بدست صنعتگران پیشمار از نجار و قالبکار و آهنگر و حجّار و صباغ و جواهر شناس و عاج تراش و نقاش و خاتم ساز و قلمزن بکار انداختیم . حمل و نقل این اشیا در دریا بتاجر و ملاح و ناخدا و در خشکی بارابه چی و سوزچی و ارابه ساز و سنگ شکن و چرم کار و بنا و عملة معدن احتیاج داشت و علاوه بر این پیشرفت کار هر حرفه ای مستلزم اشتغال گروه پیشمار تمله و مزدور گردید و باین ترتیب کار عمومی زندگی کلیته مردم را بهر سن و سال و در هر رتبه و مقامی که بودند بر فاه میگذرانید » و ابدیه ای بالا میرفت از حیث عظمت شایسته تجید و از حیث شکوه و ظرافت عظیم الذخیر . اما نکته ای که بیش از هر چیز موجب شگفتی میشد سرعت عمل بود بدین معنی که بنظر اول گوئی انجام آنها چندین یشت طول کشیده در صورتیکه فی الواقع در تحت نظر يك نفر پیمان آمده است .

درینکار بریکس را دوست وی فیدیاک کمک مهم بود . فیدیاک که در هنر نابغه دهر شناخته شده در کار بجهت و کمال بی بدیل رسیده و هیکل خدا و انسان را از جنس بشر عادی بمراتب جمیل تر تراشیده و حالتی پر از بزرگ منشی و گشاده روئی بوی بخشیده مانند مجسمه زئوس که در معبد المپی قرار داشته است لیکن فیدیاک مخصوصاً بجهت آنان کار کرد و از طرف بریکس ناظر کل تزینات بلد گردیده بر تمام کارها نظر داشت و آنها را اداره نمود . هنروران و معماران و نقاشان و حجّاران



معروف بطیب خاطر در تحت او امر او مشغول کار شدند و بیست سال طول نکشید  
(از ۴۵۰ تا ۴۳۰) که آنان را در هنر بمقامی رسانیدند که در ربع مسکون تالی  
نداشت.

در آکروپول مخصوصاً زیاد کار کرده شکل آنرا تغییر دادند.  
ارگ محوطه‌ای مقدس شده پر از ابنیه پایدار و مجسمه هائی  
گردید که بافتخار آتنه و پهلوانان آتیک ساخته بودند. پلکان را  
مارپیچ و در سنگ ساختند. در مدخل آن بدست منه زیکس (۱)

ابنیه  
پاینده آتن  
آکروپول.

چهل ستونی بنا نمودند. در مقدم چهل ستون دو بنای نمایان تعبیه کردند که یکی از  
آندو جلوه گاه پرده نقاشی بود. چون از چهل ستون میگذشتند در سمت راست  
جلوخان عمارت جلو آمده کوچکی نمودار میشد که بسبک ایونی ساخته شده و  
یکار ستایش آتنه رَبَّة التَّوَع فتح و فیروزی میرفت. در مقابل آن پارتنون (۲) قرار  
داشت که زیباترین حرم آتنه و کار ایکتینوس (۳) معمار میباشد. پارتنون یکپارچه  
از مرمر و چنان مرمرها بهم وصل شده است که درز آنها را بسهولت نمیتوان  
دید. ستونها بسبک درید و بر فراز آن دورتا دور صراحی قشنگی در آورده صورت  
دسته های عید بزرگ آتنه را بر روی آن ساخته بودند. مجسمه بزرگ آتنه که فیدئاس  
از عاج و طلا ساخته بود در حرم معبد قرار داشت. جنب پارتنون معبد دیگری بود  
موسوم به ارکته ئیون (۴) که کمی دیرتر تمام شد (۴۲۱). درین معبد یادگارهای  
کهنه ملی را گذاشته بودند مانند مجسمه آتنه که از چوب زیتون ساخته شده  
و مقبره سکرورس (۵) که بلده را بنا نهاده و چشمه شوری که از زیر سه شاخه  
پوزئیدون جستن کرده است. معابد و مجسمه های بسیار دیگر نیز وجود داشت و  
از همه معروفتر مجسمه عظیم الجثه « آتنه حاضر جنگ » میباشد که فیدئاس از  
مفرغ ساخته بود. بلندی قد این مجسمه آنقدر بود که ملاحان هنگام عبور از دهانه

(۱) - MNÉSICLÈS

(۲) - PARTHÉNON

(۳) - ICTINOS

(۴) - ERÉCHTHÉION

(۵) - CÉCROPS

سونیون نوک نیزه و جقه مغر او را مشاهده مینمودند.

امروز مجسمه ای در آکروپول نیست و معابد نیز بدست اشخاص خراب شده  
رو بویانی نهاده است ولی با همه خرابی در دنیا نظیر ندارد. کمال پارتنون که بمرو  
ایام رنگرزی کشیده هنوز بیننده را بحیرت میآورد.

اعیاد آتنه  
بعض اوقات تمام ملت بمناسبت اعیاد بزرگ در آکروپول جمع  
شده جوش و خروشی برپا میکردند. از آنجا که خدایان بقول  
پندار (۱) شاعر «ببازی رغبت دارند» از این جشن و شادی غرض آن بود که ایشان را  
سیر و تماشائی داده باشند. تقریباً هشتاد روز را در سال وقف خدایان میکردند و در  
آن ایام به فقرا پول میدادند تا ایشان نیز بتوانند در اعیاد حاضر شوند. معروفترین  
جشنها اعیاد آتنه و دیونیزوس بود.

اعیاد بزرگ آتنه که در ماه ژویه اتفاق افتاده و هر چهار سال يك بار وقوع  
مییافت عید عمومی شمرده میشد و مراسم افتتاح آن چنان بود که در تالاری گرد  
آمده بساز و آواز میدیداختند. بعد موقع بازی میرسید و ورزشکاران در میدانی  
میدویدند. سپس در میدان دیگری با اسب و ارابه و در پیره با کرجی مسابقه  
میکردند. در پایان عید يك دسته رسمی راه افتاده به آکروپول میرفت تا پارچه ای را که  
دختران جوان آتن دست دوزی کرده بودند بر بته النوع نیاز کند.

دسته بامدادان هنگام طلوع آفتاب از محله کوزه گران راه میافتاد اولین امور  
و کهنه پیشانیس میکردند و پشت سر ایشان دختران جوان که پارچه متبرک (۲) را  
در دست داشتند سپس نمایندگان آبادیهای خارج آتنک و متحدین آتن. بعد افراد  
ذیحقوق که هر يك شاخه زیتونی در دست میکردند. پیر مردان در صف اول  
صاحبان حقوق جای داشتند. از آن پس سکنه خارجی الاصل و زنان ایشان که  
ظروف مقدس را برداشته و هم چتر خود را بر سر کسانی که گاو و گاو میش را  
بجبهه قربانی میبردند نگاه میداشتند. سواره نظام آتن یعنی محصلین مدرسه نظام

(۲) - این پارچه را بعد از بجای شراع بر فراز کشتی فرقه داری برافراشتند PINDARE - (۱)

نیز سوار اسبان سرگش شده عقب سر دسته میآمدند.

دسته از میدان خرید و فروش و عمارت چهل ستون میگذشت و از جلو خان رد شده وارد حرم میگردد بحالتی که تمام یادگارهای کهنه ملی ویرا احاطه کرده و نصف آتیک و منظره دریا در برابرش نمودار بود. از آنجا به در کتبه ٹیون میرفت و در چهره رسماً بمجسمه عالی مقام چوبی که مظهر آلهه شناخته میشد تقدیم مینمود.

نخستین تأثر در ضمن اعیاد دیونیزوس داده شد بدینمعنی که  
ظهور تاثر

در بدو امر قرار کردند جوانان دسته دسته شده دور مذبح خداوند حلقه زده متنقلاً بخوانند و برقصند. بعضی از این رقصها که حالت وقاری داشت قدمی فراتر نهاده شبیه سرگذشتهای دیونیزوس و سایر خداوندان و پهلوانان را در آورد. پس از چندی تختی تعبیه کردند و یک نفر بازیگر روی آن قرار گرفته با انجمن ساز و آواز مکالمه مینمود. طوطی نکشید که بازیگر آن تخت چند نفر شده و چون ساز و آواز از صدا میافتاد با یکدیگر گفتگو میکردند. باین ترتیب تراژدی تکوین گردید.

رقصهایی که بیشتر جنبه لودگی داشت و در خلال آن سوالات خوش آیند مزاح آمیز و مسخرگیها میان میآمد اساس کمدی را تشکیل داد. تراژدی و کمدی هر دو در حدود مائت ششم و تقریباً در دوره واحد پیدا شد.

در مائت پنجم چون عید دیونیزوس نزدیک میشد نویسندگان  
نمایش تراژدی و کمدی زاده فکر خود را به ولایه بلند نشان میدادند.

هر شاعر تراژدی نویس سه قطعه تراژدی در یک باب میآورد بضمیمه منظومه ای جداگانه که ساز و آواز آن با سایرها یعنی صاحبین دیونیزوس بود. اما شاعر کمدی نویس یک قطعه بیشتر میداد. از آن جمله ولایه سه قطعه از هر یک انتخاب کرده و باین ترتیب هر بار پانزده قطعه نمایش داده میشد.

متمولین از افراد ذیحقوق مأمور میشدند که بازیگر و خواننده آورده نمایش را ترتیب بدهند. قضائی بترعه معین شده اسمعی کسانی را که در مسابقه برده بودند

اعلام می نمودند.

در دامنه آکروپول تماشاخانه وسیع بی ستمی بجهت نمایش ساخته بودند. جایگاه تماشاچیان را پله پله قرار داده سی هزار نفر در آن جا میدادند. در مقابل آن محوطه مدوری برای دسته ساز و آواز ساخته و در انتهای تماشاخانه تختی بجهت بازیگران بنا کرده بودند که از سه طرف دیوار داشت و روی آن بجانب حضار باز بود. برای جلوه نمایش چندان اهتمامی بخرج نداده بودند فقط دریچه ای چند تعبیه کرده هیات را از آنجا بیرون میکشیدند و هم سگوی کوچکی ساخته با طناب و قرقره بالا و پائین میبردند تا اشخاص را روانه آسمان کنند یا از آسمان بزیر آورند. با آینه برق تولید میکردند و چلیکی را از سنگ پر کرده روی صفحه ای فلزی میگرداندند تا صدای رعد بدهد. بازیگران همه مرد بودند و نقابی میزدند که چهره را بوضعی عنیف و لبر را بنهایت ضخیم جلوه میداد. باین وسیله تماشاچیان دور دست نیز ایشان را دیده گفتارشان را می شنیدند اما اطوار قیافه مستور میدانند و تماشاخانه حالت خیمه شب بازی پیدا میکرد.

بازیگران تراژدی کلاه بلند بسر میگذاشتند و لباس دراز و کفش پاشنه بلند میپوشیدند تا بهتر نمود کنند.

تا آن  
نویسان  
آتن در مائه پنجم تا آن نویسانی بزرگ داشت مثل اشیل (۱)  
(۲) و سفکل (۳۵۶-۵۲۵) و اورپید (۳)  
(۴) و آریستوفان (۴۸۰-۴۰۶) (۴۴۵-۳۸۵).

سه شاعر اول تراژدی مینوشتند و آریستوفان کمدی از این جمله قدر و منزلت سفکل بیشتر بود زیرا که در مسابقه ها بیست بار بر دیگران فائق آمده بود در صورتیکه اشیل سیزده و اورپید فقط پنج بار فائق آمد. اشیل و سفکل بیشتر از سایرین قلب جماعت آتنی را تکان دادند زیرا آنچه نگاشتند راجع بروایات مذهبی و یادگارهای بزرگ ملی یا حوادنی بود که در طی همان عصر اتفاق افتاده و شنوندگان را بوجد و شوق میآورد. چنانکه گذشت اشیل که خود در جنگ ماراثن بجانبازی

(۱) - ESCHYLE (۲) - SOPHOCLE (۳) - EURIPIDE (۴) - ARISTOPHANE

پرداخته بود جنگ دوم مدی را در ذیل تراردی «ایرانیان» نمایش داد.

آریستوفان که در اواخر مائه و بعد از پریکلِس روی کار آمد حریفان خویش یعنی رؤسای فرقه عامه را سخت مسخره کرده مردم آتن را میخنداند. آریستوفان تأثیر منظومات اشیل را در مردم متذکر شده ضمن یکی از کمدیهای خود بدین ترتیب شرح میدهد که اشیل در صحنه نمایش ظاهر شده بدیونیزوس خطاب کرده چنین میگوید:

« به بین چه مردان بزرگ و شجاعی از من بیادگار ماندند، از انجام وظیفه عمومی سر باز نمیزدند، مانند امروز تن پرور و دورو زبان باز نبودند، جز نیزه و مغز جقه دار و جوشن و راین فکر دیگر نمیکردند، چون سیری که از هفت لایوست گدار بسازند هفت روح داشتند.

— اشیل. بیان کن به بینم شهاقت را چگونه در وجودشان مخمّر کردی...  
— بنام «رؤسای هفتگانه در برابر تب» قاتری ترتیب دادم پر از روح آریس (۱)  
و هر که آنرا دید دلش برای جنگ پرواز میکرد... چون تأثر ایران را ساختم غلبه بر دشمن را بشما آموختم. این است شاهکار من.

— آری. همینکه خبر مرگ داریوش بمن رسید از ذوق لرزه بر اندامم مستوفی شد و دسته خوانندگان نیز فی الفور دست زده فریاد میکرد: فتح و فیروزی»

اهل یونان تاهمتی متمادی جز بوسیله افسانه های شعری که  
مورخین سرگذشت مردم و خدایان را با یکدیگر مخلوط می نمود از گذشته  
اطلاعی نداشتند لکن در مائه پنجم باین صرافت افتادند که حقیقت وقایع گذشته را  
دریابند از آنوقت تاریخ ظهور کرد و بنیان آن بدست دو نویسنده بزرگ موسوم به  
هرودت و توسیدید ریخته شد.

هرودت (۴۲۵-۴۸۰) که در حالی کارناس آسیای صغیر بدنیا آمده بود  
بنقل «جنگهایی که از زمان تشکیل مملکت ایران تا زمان خشایارشا فیما بین

(۱) - ARES

مردم یونان و وحشیان در گرفته است « پرداخت و منظور دیگرش نیز آن بود که حال تمام ممالک و اقوامی را که درین جنگها مداخله داشته‌اند بنویسد لذا مجمع الجزایر دریای اژه و فنیقیه و بین النهرین و مصر و تقریباً تمام نواحی یونان و سیسیل و ایتالیا را سیاحت کرده با نظر دقت اوضاع را و ارسی نمود و محتمل است که آیام اخیر عمر خود را در ایتالیا گذرانده باشد. هرودت ضمناً احتیاط را از دست نداده میگوید :

« آنچه دیگران نقل کرده اند من آورده ام لکن چنین نیست که همراه بدون تمیز باور کرده باشم. این اظهار درباره کلبه نوشته های من جاری است « فی الواقع بسیاری از نگاشته های هرودت را در باب مصر یا سایر اقوام مشرق زمین نمیتوان باور کرد چنانکه سابقاً نیز درین باب ذکر می نمودیم. بدیهی است که هرودت در امور یونان مطلعتر میباشد ولی درین جا نیز جزء عمده نوشته های او را افسانه ها و معجزات گرفته است.

توسیدید ( ۳۹۵-۴۷۱ ) که در آتیك دنیا آمده چگونگی جنگ پلوپونز را که خود در آن حضور داشته و شرکت نموده بیان کرده است. توسیدید مانند هرودت زود باور نبوده و در نگاشته های خویش ذکری از افسانه و معجزه نکرده و هم خود را بحقیقت جوئی مصروف نموده و از این رو میتواند گفت که نخستین مورخ یونان بوده و این عنوان ابتدا در حق او صادق آمده است. توسیدید میگوید :

« در نقل وقایع من بقول این و آن و احساسات شخص خویش اعتنا نکرده و نیاورده ام مگر آنچه را که خود حاضر و ناظر کیفیت آن بوده یا در آن باب اطلاعات صریح و درست تحصیل کرده ام. بدیهی است که در نیل این مقصود باشکالات زیاد بر خورده ام زیرا شهود غالباً در مشاهدات خود متنق القول نبودند و هر يك بر حسب تمایلات باطنی یا ضعف و قوت حافظه نظر خاصی اظهار مینمودند. در آنچه نگاشته ام افسانه را بالمره راه دخول نداده ام و از این جهت شاید نوشته هایم از رنگ و رونقی که در افسانه ها

یافت میشود عاری باشد ولی من فقط خواسته‌ام این مجموعه کسی را بکار آید که بخواهد وقایع ایام سلف را درست در خاطر خود مجسم کرده و حکم نظایر آن را که باقتضای طبع بشری اتفاق می‌افتد بدین از وقوع بداند.

عقلاء  
بعض مردم فکور بجای اینکه تنها در اعمال مردم هر روز کار سلف دقت کنند نظر را وسیعتر گرفته از خود می‌پرسیدند که این جهان چگونه خلق شده و مدار امور آن بر چیست. بشر از کجا آمده و کجا میرود و چه اصولی را باید پیروی کند.

این اشخاص که ابتدا عاقل و سپس فیلسوف یعنی دوستدار معرفت لقب یافتند امروز عالم نامیده میشوند. معروفترین عقلائی هائیه ششم از میان مردم یونانی برخاستند مثل تالس (۱) از میله و فیثاغورث (۲) از ساهوس. فیثاغورث ساهوس را گذاشته به کروتون (۳) واقع در یونان کبیر سفر کرد و انواع علوم از قبیل ریاضی و هندسه و نجوم دست زد. بعقیده او روح پس از مرگ جسد را ترک کرده در جسم دیگری حلول میکند. این عقیده را تناسخ نام داده‌اند. شاگردان فیثاغورث یکجا زندگی میکردند و مانند راهبان بتواعدی سخت گردن مینهادند.

در مائه پنجم آتن مرکز تحقیقات فلسفی و علمی گردید و افلاطون آتنی (۴۲۸ - ۳۴۸) که یکی از بزرگترین نویسندگان ازمنه قدیمه شمرده میشود رتبه فیلسوف اعظم یافت. باین ترتیب مردم یونان یکجا ب جستجوی حقیقت پرداخته و یکجا از دنبال جمال راه افتاده و درین هر دو راه بر تمام اقوام پیشی گرفته اند و ذوق یونانی واقعا در همه امور کار کرده است.

## فصل پانزدهم

### جنگ پلوپونز. اسپارت بر ضد آتن

چون اسپارت و بعض بلاد دیگر یونان باتن رشک میبردند جنگی وحشیانه موسوم به جنگ پلوپونز در گرفت و از ۴۳۱ تا ۴۰۴ طول کشید.

(۱) - THALÈS

(۲) - PYTHAGORE

(۳) - CROTONE

آتن بهدایت پریکلس و کله ثون (۱) سیادت بحری خود را حفظ کرد ولی آلسیبیاد  
 قوای ویرا بهسپید کشانیده بوظه هلاک افکند. از این رو ضعف بر آتن مستولی  
 گردید. متحدین وی راه خویش گرفتند و دشمنانش با شرکت ایران چاره را بروی  
 تنگ کرده زمام قلمرو وسیع ویرا از دستش بدر بردند.

علت جنگ جنگ پلوپونز بمحارباتی اطلاق میشود که از ۴۳۱ تا ۴۰۴ اهل

یونان را بدو اردو قسمت کرده پاره‌های را بسکمت آتن و برخی را  
 پلوپونز بمساعدت اسپارت بجان یکدیگر انداخته است. محرک اصلی

این جنگ حسدی بود که بعضی بلاد بشوکت و اقتدار آتن میبردند. احساسات  
 حسادت آمیز در اسپارت از همه جا تندتر بود و چنانکه پیش گذشت در آغاز ماهه پنجم  
 فیما بین این دو شهر دوبار جنگ در گرفت و عاقبت در ۴۴۵ با امتار که ای سی ساله  
 خانمه پذیرفت.

از آنجا که آتن در دریا و اسپارت در خشکی سیادت داشت مصالح این دو شهر  
 چندان بهم تعاضد نمی نمود و باین جهت پرهیز از جنگ امری ممکن الحصول بنظر  
 می رسید طرفین نیز بچنگ رغبتی نداشتند اما بعضی از بلاد یونان مانند تب و کروت  
 پیش از اسپارت بحشمت روز افزون آتن رشک میبردند.

کروت که شهر پرنور و لقب داشت چون در تنگه واقع شده بود از موقع  
 ممتاز خود استفاده کرده بتجارت بحری مشغول گردید و همچنانکه آتن در بحر بازره  
 بسط بد یافت کروت در آدریاتیک و دریای ایونی رونقی بکار خود داده بمردم آن  
 صفحات ظروف سفالی و اسلحه می فروخت و باین لحاظ می رسید که مبادا آتن در  
 منطقه وی نیز آغاز رقابت کند. تب و کروت زرنگی کرده با اسپارت اتحادی بستند  
 و کروت اسپارت را برخند آتن برانگیخت.

ناگه حربه را اختلاف کروت با کرسیر مشتعل ساخت باین معنی که چون آتن از  
 کرسیر طرفداری نمود کروت متحدین خود را واداشت با آتن اعلان جنگ دادند (۴۳۱)



بسط و کیفیت

جنگ شروع نشده عالم یونان را دو قسمت کرد و از سیسیل

تا ترانس آنساط یافت . طرفین کینه نژادی را بیش کشیدند

از قوم دروس آنچه در یونان و آسیا و ایتالیا بودند با سیارات

### جنگ

و اقوام ایونی در بندو امر با تن پیوستند . بعلاوه چون آتش جنگ زبانه کشید فرق

مختلفه را در هر شهری بهم انداخت چنانکه اشراف و بزرگان بلاد ایونی با سیارات

تمایل داشتند و عامه همه جا آتن را رجحان میدادند . باین ترتیب جنگ خانگی

نیز مزید بر علت شده معرکه خونریزی را گرمتر کرده حالت سخت عدیم التظیری

بجنگ پلوپونز داد . یونانیها روابطی را که اسباب اتحاد آنان بود و هم جنگ با

ایران را که مشترکاً اقدام کرده بودند بکلی فراموش کردند . در جنگ بیکدیگر

امان میدادند بعد از هر جنگ یا بعد از تصرف هر شهر قتل عام اسرا را تقریباً

قاعده کلی میدانستند مثلاً مردم آتن در یکی از جنگهای اخیر عزم کردند که چون

غالب شوند دست راست تمام اسرا را ببرند لکن اتفاقاً مغلوب شدند و سه هزار

اسیر آتنی شربت مرگ نوشیدند .

یکی از وقایع خون آلود قتل عام کرسیر بود . اشراف این شهر رئیس فرقه

عامه را کشتند و از اتحاد با آتن دست کشیدند ولی فرقه عامه بکمک آتن یدش برد

و بشدید ترین وضعی معامله بمثل کرد . توسیدید میگوید : در مدت هفت روز

که کشتههای آتن مقیم کرسیر بود مردم این شهر تمام کسانی را که دشمن حکومت

عامه مینمیداشتند سر بریدند و حتی عده ای فدای خصوصتهای خصوصی گردیدند

مثلاً بدکاران طلبکاران را کشتند . مرگ باشکال مختلف جلوه میکرد . . . پدر پسر

را میکشت . بیچارگان را از دست بیرون میکشیدند یا پای مذبح بقتل میرسایند . . .

بعضی در معبد دیونیزوس مانند تا مردند . . . باین ترتیب اهریمن خصوصت و

اختلاف یونان را با آتش و خون کشید .

از آنجا که مورخینی مانند توسیدید و گرنفون خود شاهد

### تقسیمات جنگ

این قضیه بوده و شرح آنرا آورده اند ازین جنگ اطلاعات

واقیه در دست است . جنگ پلوپونز را میتوان بسه دوره اصلی قسمت کرد :

دوره اول جنگ ده ساله ( ۴۲۱ - ۴۳۱ ) و محاربه ایست که فیما بین فریقین اتفاق افتاده و نتیجه قطعی نداده . مهمترین وقایع این دوره طاعون آتن ( ۴۳۰ ) و شکست اسپارت در اسفاکتری (۱) ( ۴۲۵ ) و صلح نسیاس (۲) ( ۴۲۱ ) میباشد . دوره دوم از زمانی شروع میشود که آتن اصلاح جدید آلسیبیاد به سبیل اردو فرستاد و حوادث قابل ذکر آن طرد آلسیبیاد است ( ۴۱۵ ) و شکست قوای آتن در سیراکوز و تسلیم آنها ( ۴۱۳ ) .

دوره سوم موسوم به جنگ دیسهلی (۳) ( ۴۰۴ - ۴۱۳ ) و عظیم ترین سوانح آن استقرار اسپارت در دیسهلی ( واقع در آتیک ) میباشد ( ۴۱۳ ) و مراجعت آلسیبیاد بآتن ( ۴۰۷ - ۴۰۸ ) و فتح قطعی اسپارت در آگوس پتاموس (۴) ( ۴۰۵ ) و تسلیم آتن ( ۴۰۴ ) .

دوره اول . در آغاز جنگ قشون اسپارت که در خشکی قوی تر بود فرصتی کرده آتیک را مستخر نموده بتاراج داد . پریکلس چنین صلاح جدید بروز طاعون در آتن که آتن بحریه خود را بکار اندازد و بدفاع آتیک نپردازد . لذا روستائیان بشهر پناه آوردند . تهیه آذوقه شهر اشکالی نداشت زیرا دیواری آتن را به پیره متصل مینمود و رفت و آمد را در امان خود میداشت . ضمناً قشون آتن دسته دسته بسواحل یلوپونز رفته خسارت وارد میکردند . اتفاقاً بواسطه يك کشتی نجاتی که از مشرق آمده بود بالای طاعون در میان سکنه متراکم آتن منتشر گردید .

توسیدید مینویسد : « هجوم مردم قری بشهر سربار این بلیه گردید و بیشتر تازه واردین مبتلا شدند زیرا خانه نداشتند و در منتهای شدت تابستان در کلبه هایی که بخارج هیچ منفذند از زندگی میکردند بنا بر این دسته دسته میمردند و اجساد مردگان رویهم ریخته بود و بسیاری از بیچارگان در کوچه ها و دور چشمه ها می گشتند نیم مرده و از تشنگی بجان آمده بودند . چون مردم در اماکن متبرکه که هم چادر زده بودند در آنجا نیز مرده انباشت شد زیرا بزرگی بلیه آنان را بیچاره کرده احترام اشیاء مقدس

(۱) - SPHACTÉRIE      (۲) - NICIAS      (۳) - DÉCÈLIE      (۴) - EGOS-POTAMOS

را فراموش کرده بودند. آدابی که تا آن روز در موقع کفن و دفن رعایت میشد متروک گردید و بترتیبی که دسترس بود اموات را بخاک می سپردند. ما محتاج دفن اموات در خانواده ها نایاب شد. بعضی بوسایل فضیحت آمیز متمسک شدند مثلاً پیشدستی کرده اموات خود را روی هیزمی که دیگران ترتیب داده بودند گذاشته آتش میزدند و بعضی دیگر چون میدیدند جنازه ای مشغول سوختن است مرده خود را روی آن انداخته فرار میکردند... مردم آتن که درین بدبختی گارد باستخوانشان رسید تلافی را سر پریکلس در آورده از فرماندهیش معزول و بجزایم اش محکوم کردند. طالع بد باینقدر هم اکتفا نکرده خواهر و دو دختر پریکلس را نیز بدست طاعون سپرد. عاقبت ملت درباره او تغییر عقیده داد و باز بفرماندهی قشونش برگزید ولی این بار پریکلس شخصاً دچار این بلا گردیده جان سپرد (۴۲۹).

کلهئون (۱) پس از مرگ پریکلس بر سر اداره سیاست آتن دو نفر منازعه داشتند کلهئون که در رأس فرقه عاظمه و نیدسیاس که در رأس فرقه اشراف یا پای بنده اصول کهنه بود قرار داشتند.

و نیدسیاس (۲) برخلاف پریکلس و کلیئه کسانی که تا آن روز بمقامی رسیده بودند کلهئون از نجباء زادگان نبود بلکه از مردم گمنام و صاحب کارخانه دباغی بوده است. اطواری عالیانه داشت. در کرسی نطق صدا را بلند میکرد. دست و سر را زیاد حرکت میداد ولی با وجود این نبایستی گفته دشمنش آریستوفان شاعر را باور کرد که میگفت کلهئون پرگو و زبان باز است. کلهئون تند ولی درست بود و چون از جنگ طرفداری مینمود خود نیز وارد معرکه گردیده کشته شد. رقیب کلهئون نیدسیاس زبان اشراف یعنی اغنیابود که از پرداخت مالیات جنگ به تنگ آمده و صلح و سازش با اسپارت را ترجیح میدادند. نیدسیاس مردی بود کمی علایم و محبوب و بی اندازه دارا.

از تاتر و ورزش نمایشهای عالی بجهت ملت راه میانداخت. بدینداری نیز

ممتاز بود و غیب گویی نزد خود نگاهداشته همیشه در طرز نگار زدن با آنزدانان موفقی  
خود با او مشورت میکرد.

پلوتارک میگوید: در مدت جنگ نسیاس قوای کزانت را يك بار شکست داد  
«ولی دو نفر از مقتولین قشون وی مفقود شدند چنانکه هر چه جستجو کردند اثری  
از ایشان بدست نیامد.

کلهئون چون این مطلب بشنید کشتی خود را نگاهداشت و کس فرستاد تا آنها را  
از دشمن باز ستاند. لکن بر حسب عادت و قانون زمان اگر حریف غالب جنگ  
را متارکه کند تا مقتولین را باز ستاند چنانست که از فتح چشم پوشیده باشد و  
دیگر مجاز نیست چون فاتحین غنائم جنگی را جمع آورده جشنی بگیرد و فی الواقع  
تا کسی اختیار دار نشده فاتح شمرده نمیشود و آنکه خواهشی دارد اختیار دار  
نیست... معذالك نسیاس جرأتی بخرج داده باین نظر که دو نفر از هموطنانش از  
کفن و دفن محروم نمایند از نصرت و افتخار چشم پوشید.

چون در آغاز کار کلهئون بر حر دفاع آتیک نبرد جنگ باز چند  
سال دیگر بسختی دوام کرد و عاقبت زمین نیز معلوم نشد ولی در  
۴۲۵ آتن بر خصم رجحانی یافت. اسفاکتری جزیره کوچکی  
بود در دهانه خلیج پیلوس در سواحل خالک مسنی که مردم اسپارت در تحت سلطه  
خود در آورده بودند ولی تخم عصیان همیشه در آنجا وجود داشت. دموستن سردار  
آتنی که بایک عثه کشتی باین سواحل رسید بفکرش چنین آمد که روی تخته سنگ  
پیلوس مقام محکمی را پناهگاه مردم مسنی قرار بدهد لذا خود در آنجا پیاده شد  
و کشتی را پس فرستاد. قوای اسپارت بزودی رسیده او را دور کرد و ۴۲۰ سرباز  
در جزیره اسفاکتری گذاشت ضمناً کشتیهای اسپارتی نیز خلیج را محاصره کردند  
اما بحریه آتن بعجله برگشت و کشتیهای دشمن را شکست داده سربازان اسپارتی  
مقیم اسفاکتری را محصور نمود.

کار وحشت در اسپارت بالا گرفت زیرا دیگر سپاهی زیاد در شهر وجود نداشت

و جنگیان اسفاکتری نیز اغلب از خانواده‌های مهم بلند بودند. اسپارت هر چه در قوه داشت برای نجات ایشان کرد و وعده داد که هر کس از هیلوت آذوقه بایشان برساند آزاد خواهد گردید لذا بعضی از آن مردم در میان دو آب از خلیج عبور کردند و باطنابی مشکهای عسل و تخم کتان میبردند.

کله ثون که در آتن بود سرداران آتنی را از بطور عملیات و احتیاط ملامت کرده میگفت اگر جای ایشان بودم در حمله بسربازان اسپارتی دقیقه‌ای تعذر روا نمیداشتم. چون این کلمه بگفت و ادارش نمودند که خود رهسپار میدان جنگ شود.

سربازان محصور اسپارتی را جنگل جزیره مخفی میداشت اما در این اثنا شبی که آتش مطبخ را درست خاموش نکردند از اقبال بلند آتن حریق بر خاست و جنگل را یکسر سوخت. کله ثون و دموستن حمله سختی کردند. سربازان اسپارتی مدتی دفاع نمودند و چون سید نصر از ایشان باقیماند تسلیم شدند.

این واقعه در یونان اثر غریبی بخشید زیرا تا آنروز همه تصور میکردند که سرباز اسپارتی اگر در تنگنا بیفتد خود را میکشد ولی تسلیم دشمن نمیشود.

از این بیعت قشون اسپارت دیگر جرأت نداشت بخاک آتیک  
صلح  
نسیاس  
حمله برد زیرا میترسید مبادا با سربازان اسپارتی که اسیر  
دست آتن بودند معامله سختی بعمل آید. علیهذا اسپارت  
بصلاحدید بر ازیداس (۱) جنگ را به تراس کشانید زیرا آتن از آنجا گندم و طلا  
میاورد. بر ازیداس آمفیبولیس را گرفت کله ثون کوشید که آنرا باز ستاند ولی  
در پای حصار با بر ازیداس در یک موقع کشته شد.

آنوقت بود که فرقه طرفدار صلح هم در اسپارت و هم در آتن پیش برد.  
نسیاس صلحی پنجاه ساله منعقد نمود که متن آنرا در معابد امانت گذاشتند و  
موجب آن هر دو طرف آنچه در نتیجه فتوحات بدست آورده بودند بیکدیگر

(۱) - BRASIDAS

مسئرد داشتند. این عهد نامه با صلح نسیمناس معروف گردید (۴۲۱).

دورهٔ دوم. جنگ ده ساله بهیچ نتیجه‌ای منتهی نگردید و این خود دلیلی بود

بر اینکه قوای متخاصم تقریباً برابر است. اگر آن مصالحت

اندیشی آلسیباد را که گوئی فرشتهٔ بدخواه آن بوده نشنیده

آلسیباد

میگرفت این وضع باز تا مدتی بهمین حال باقی میماند.

آلسیباد که نجیب زاده بود در تحت ولایت پرنکس بعدتر شناسید. در استعداد

نقص نداشت و جمیع صفات را از صباحت و تمول و زبان آوری و سیاست دانی

و علم جالب محبت عامه جامع بود و فرزند محبوب افراد مردم آن شهرده میشد

و از فرط نخوت میخواست همه کس او را بسایند و در همه چیز وحید دهرش

بشمارد. در سبک لباس مافوق عموم بود. جامه‌ای ارغوانی در بر میکرد و بوضع

مردم مشرق زمین کفشهای بلند میپوشید. تمام جوانان خود آرا از او تمجید

و تقلید مینمودند. در المپی در آن واحد هفت اربابه بسابقه میگذاشت و جایزه

اول و دوم و چهارم را میبرد. این مطالب هیچوقت سابقه نداشت اما آلسیباد

باین چیزها قناعت نمیکرد و اقدامات بزرگتر در خواب میدید.

پلوتارک مینویسد: «طبیعت در خلقت آلسیباد یک حالت غوغاطلبی رخسوت

و جحان بر غیر نهادد بود» و این مطلب از حکایات عهد صباوتش بخوبی معلوم

میشود مثلاً روزی کشتی میگرفت حریف بر او غالب آمده چیزی نمانده بود بز عینش بزند

که آلسیباد دست او را دندان گرفت. حریف دست از او برداشته گفت: «آلسیباد.

مانند زنان دندان میگیری. آلسیباد جواب داد بگو مانند شیران. سگی خوشگل و

خوش قد و قواره داشت که بمبلغ ۶۸۷۴ فرانک طلا خریده بود روزی دم سنگ

را که اسباب قشنگی او بود برید. دوستان بمالایش برخاستند که مردم همه درین

باب بد میگویند. آلسیباد خندید که من غیر از این غرضی نداشته‌ام زیرا امیدخواهم

مردم آن درین باب گفتگو نکنند تا از خود من بد نگویند.»

آلسیباد درین کار نیز دستی داشت که هر جا میرفت سلیقه و عادات مردم همان

محل را پیشه کرده باین وسیله خود را محبوب نماید مثلاً در اسپارت ورزش کار و قناع و مرتاض بود و در بلاد ایونی تن پرور و بیگار. در تراس میل زیادی به شرب داشت. در تسالی همیشه بسواری میپرداخت. چون نزد تیسافرن ساتراپ ایرانی آمد چنان طنطنه‌ای ترتیب داده مخارجی کرد که بر تاجمل ایرانی پیشی گرفت»

اردو کشی  
 مردم آتن گول تحریکات ابن جوان جاه طلب را خورده نصایح احتیاط آمیز پریکلس را پشت گوش انداختند و بی محابا باقدام عظیمی که اشکالات آنرا درست ملاحظه نکرده بودند دست زدند یعنی تصمیم به تسخیر سسیل گرفته تا حوزه غربی بحر الروم را نیز مانند دریای اژه در حیطة اختیار خویش در آورند. برای این مقصود اردوی مفصلی تجهیز کردند ( ۴۱۵ ).

کشتیهائی که حامل اردو بودند با تشریفات کامل و مؤثر از بندر حرکت کرد. تو سیدید میگوید: « هیچگاه قشونی باین شکوه و بیا آن اسلحه مجلد از یک بندر خارج نشده بود. کشتیهای صد و پنجاه پاروزنه را ملاحان با علائم گراندها آراسته بودند و سربازان در پیراستگی لباس و اسلحه با یکدیگر همچشمی کرده بودند... چون همگی سوار شدند شیپوری امر بسکوت داد و ادعیه‌ای که برای عزیمت مقرر است خوانده شد. تمام قشون شراب را با آب مزوج کردند. سرباز و سردار مشروب خود را در جامهای طلا و نقره بزمین نثار نمودند. مردم نیز از ساحل دعا میخواندند. چون سرود خانه پذیرفت و نثار بانجام رسید کشتی ها برآه افتادند... »

آلسیبیاد یکی از رؤسای اردو کشی سسیل و شاید یگانه کسی مصیبت بود که میتوانست آنرا بوجه خوشی خانمه بخشد ولی وقعه مجسمه های هرمس که درین اثنا بوقوع پیوست موجب احضار و کناره گیری وی گردید.

چندی قبل از حرکت اردویک روز صبح معلوم شد که شب گذشته تمام مجسمه های هرمس را که سر چهار راه های شهر آتن قرار داشت شکسته اند. این کار وهنی

عظیم بخت آوردند بود و از وجود توطنه سړی حکایت میکرد. در نتیجه تحقیقات با لیبیاد بدگمان شده او را احضار نمودند. آلسیبیاد چون در ساحل سیسیل این خبر بشنید صلاح کار خود را در فرار دیده با سپارت رفت و مستشار دشمنان وطن خود گردید. مردم آتن او را محکوم باعدام کردند و کهنه هنگام غروب رو بخورشید ایستاده البسه سرخی را حرکت داده بدو نفرین فرستادند. با این وصف سایر رؤسای اردو که نیسیاس نیز از آنجمله بود عزم کردند سیرا کوز را محاصره کنند ولی به پیشرفت خویش یقین نداشتند و عملیات بطول انجامید. سیرا کوز سردار قابل موسوم به ژیلپ (۱) از اسپارت گرفت. این سردار بر قوای آتن فایز آمده آنها را عقب نشاند قوه بحریه آتن در خلیج محصور و یکباره تلف شد. سربازان هر چه خواستند بداخل سیسیل پس به نشینند نتوانستند و جز تسلیم چاره ندیدند. مردم سیرا کوز سرداران را که نیسیاس و دیموستن نیز از آنجمله بودند کشتند و اسرار را در لاتومی (۲) که سابقاً مقطع بود حبس کردند. سربازان در آنجا از مرض و تشنگی و کرسنگی جان سپردند (۴۱۳)

خبر این مصیبت مردم آتن را متحیر و مبهوت کرد زیرا آتن بهترین سربازان خود را از دست داده کارخانهای کشتی سازی خالی و خزانه تهی شده بود. آن مقدار بحریه هم که باقی بود عمده نداشت. اسپارت از این اردو کشتی استفاده کرده جنگ را از نو شروع کرد. مردم آتن از جا در نرفتند و در برابر خطر با نهایت جرأت قدم بر افراشتند ولی چنین شکستی جبران ناپذیر بود.

دوره سوم سه واقعه تازه بر سختی اوضاع آتن افزود و در هر سه باز دست آلسیبیاد خائن در کار بود. آلسیبیاد اسپارت را داشت

که در مقام محکم دیسلی که در خاک آتیک و سر راه آتن به لوریون بود جایگیر شوند. در نتیجه این اقدام دست آتن بکلی در جنگ بسته شد. پس از آن در بحر باره دور زده تمام متحدین آتن را با استثنای ساموس از او بر گرداند و باین ترتیب آتن را از قاصرو پروسعت خود محروم نمود بالاخره بخیاال دعوت ایرانیان افتاد

(۱) - GYLIPPE

(۲) - LATOMIE



و با اینکه این عمل بضرر کلیه یونان تمام میشد با انجام آن برخاست . بدیهی است که شاهنشاه ایران اینموقع را بجهت تلافی جنگهای مدی بسیار مناسب میدید علیهذا تیسافرین بنام شاهنشاه عهدی کرد که آسیای صغیر و بلاد یونانی نشین آن تا دریای ارژنه ملك بلامنازع ایران باشد . از آن بعد طلای ایران بکار افتاد و کشتی تجار کرد تا بحریه آتن را نابود کند . متحدین مخصوصاً در شمال دریای ارژنه بجنگ پرداختند تا راه آوردن گندم را بروی آتن به بندند .

مقاومت آتن دیگر رمق نداشت زیرا تنها مانده گرفتار مبارزات فرق و انقلابات داخلی بود ولی معهذا مقاومت شایانی کرد و باز تا هشت سال نگذاشت دشمنان بر وی غالب شوند و حتی روزی که آلسیبیاد بوطن خود برگشت بنظر چنین میرسید که اقبان دوباره با آن رو کرده است ولی دوران این خوش بینی کوتاه بود . باری آلسیبیاد که مردی متلون بود میانہ اش با اسپارت هم بهم خورد و باز بخمدتگذاری آتن میل کرد . اهالی آتن خیانت او را بخشیدند و او را چون ناجی خود استقبال کردند ( ۴۰۸ ) ولی چون شکستی خورد باز باو بدین شده از فر ماندهی معزولش ساختند از آن پس آلسیبیاد به تراس رفت که بجنگ پرداخت و باقی عمر را در آنجا با آوازی گذرانید ( ۴۰۷ ) . کمی بعد قسمتی از بحریه آتن که مردم خارجی الاصل و بندگان در آن بودند ناگهان سر رسیده در جزایر آرژینوزا (۱) واقع در نزدیک اسپوس فتحی کردند ولی رؤسای این فتح پاداش بدی گرفتند بدین معنی که چون طوفانی حادث شده گذاشت اجساد را جمع آوری کنند با اتهام هتك حرمت مراسم مذهبی از طرف محضر عموم ملت محکوم باعدام گردیدند .

لیزاندر (۲) عاقبت اسپارت اداره جنگ را بر ماندهی فعال و مدبر موسوم به لیزاندر وا گذاشت . لیزاندر میگفت « هر جا پوست شیر کوتاه آمد باید پوست روباه را بدان دوخت » . لیزاندر چنان ضربتی کاری بدشمن زد که منجر بسقوط آتن گردید .

(۱) - ARGINUSES

(۲) - LYSANDRE

بحر بیه آهن در دارداتل در انتهای خلیجی که مصب رود اگوس پتاموس (۱) (رود بزرگ) بود قرار داشت. لیزاندر چندین روز مراقب جزیره شد و چون بیخبری بحر بیه را دالت در موقعی که کشتیها تقریباً مدافعی نداشت ناگهان تاخت آورد عده کمی گریختند. سه هزار آتنی اسیر و کشته شد (۴۰۵). خبر شکست شب با آتن رسید و چنانکه گزنفون میگوید « آن شب خواب بچشم احدی نرفت. همه میگریستند. اما بر زنده نه بر مرده » وحشت آتن بجا بود زیرا نتیجه این واقعه یا خرابی و اسارت بود یا قتل عام لیزاندر با قوای بزرگ و مهم خود شهر را از خشکی و دریا محاصره کرد. آتن دچار قحطی شده مردمش روزی مردن گذاشتند. اعظم شهر که اجازه گرفتند با اسپارت داخل مذاکره شوند عمداً مذاکرات را طول دادند تا عاقبت آتن تسلیم شد (۴۰۴). اسپارت چون فایز آمد جوانمردی بخرج داد و برخلاف خواهش متحدین خود برگردن شهری که هنگام خطر صعب خدمات مهم بیونان کرده بود طوق رفیقت گذاشت ولی مجبورش نمود که استحكامات پیره و دیوار این شهر را تا آتن خراب کند و باستثنای دوازده فرزند هر چه کشتی دارد بدهد. نجبا زادگان تبعید شده را احضار نماید و متحد مطیع اسپارت باشد.

گزنفون مینویسد: « آنوقت لیزاندر در پیره پیاده شد و تبعید شدگان برگشتند و دیوارها بیانگ نی و از گون گردید و آنروز روز آزادی یونان شمرده شد ». گزنفون آتنی است ولی چون از فرقه اعظم بلده میباشد از خرابی وطنش بهیچوجه متأثر نگردیده است.

توسیدید علل شکست آتن را این طور بیان میکنید: « پریکلس  
 بمردم آتن گفته بود که اگر آرام داشته باشند و بحر بیه خود  
 را نگاهدارند و در طی جنگ در صدد بر نیایند که دائره  
 امپراطوری خود را وسعت دهند و جمهوری را در مهلكه نیندازند عاقبت غلبه  
 با آنها خواهد بود ولی مردم آتن درست برخلاف این دستور رفتار کرده بخاطر

علل

شکست آتن

(۱) - EGOS-POTAMOS

جاء طلبی و حرص این و آن در خارج جنگ دست بکار هائی زدند که برای خود دو متحدینشان عاقبتی وخیم داشت . . . علت واضح است . . . کسانی که جانشین پریکلس گردیدند بیای او نرسیدند ولی همه آرزو میکردند که مقام او را احراز نمایند لذا بنا را بر تعلق عامه گذاشته زمام امور ملکی را بدست وی دادند . تمام خطبها و من جمله اردو کشی میسیل از همین جا ناشی شد . . . « از این رو باید گفت که شکست آتن را خبط خود مردم سبب گردید نه نقص قوای وی . ملت آتن خصایص پسندیده داشت ولی میانه روی و متانت را فاقد و محتاج مشاوری عاقل بود ویس از مرگ پریکلس چنین وجودی نصیب وی نگردید .

## فصل بیست و یکم

### جنگ تازه

#### تب بر ضد اسپارت

آتن در تحت ولایت اسپارت بود و از طرف اشراف اداره میشد لکن قساوت و بیرحمی تیرانهای سی گانه عکس العملی مناسب حال ملت در کار آورد . سقراط عاقل با بی گناهی فدای آتش کینه عمومی گردید .

هیچیک از بلاد نتوانست نظم و آرامشی در داخله یونان برقرار کند . عمر استیلای اسپارت کوتاه بود و استیلای تب هم که جای آنرا گرفت سرعت در گذشت . طلای ایران مدام در میان مردم یونان تفرقه میبنداخت . معذک قشون کشی ده هزار نفره ثابت کرد که کار مملکت ایران را پادشاهی کشور ستان خواهد ساخت .

طغاة سی گانه در اوان جنگ پلوپونز اشراف آتن مدام با اسپارت مشغول اسباب چینی بودند تا حکومت عامه را در آتن سرنگون نمایند و هر مصیبتی که بسر آن شهر میآمد بجهت استقرار حکومت خویش مغتنم میدانستند تا اینکه بکمک لیژاندر حکومت طغاة سی گانه را ساختند .

پایه حکومت خود را بر ترس و تحویف نهاده بطغاة سی گانه معروف شدند. از افراد دولت مند ذیحقوق یا خارجی الاصل چندین صد نفر را کشتند و اموالشان را ضبط نمودند. برای مزید اطمینان خویش از قشون اسپارت ساخلوی در آکروپول نشانیدند. تراهن (۱) که خود یکی از اعضای سی گانه شوری بود نصیحت کرد که دامن بی اعتمادی را از دست ندهند ولی همکاران بجای میانه روی خود او را دستگیر و بنوشیدن جام شوکران (۲) محکوم نمودند.

طغاة سی گانه بقدری مکروه و منفور شدند که اسپارت نیز از تقویتشان صرف نظر کرد لذا دسته ای از تبعید شدگان بهدایت ترازیبول (۳) وارد آتیک شده طغاة را بیرون کرد و حکومت عاظمه را از نو برقرار ساخت (۴۰۳).

ترازیبول علاوه بر رشادت شهامت و گذشتی هم بخرج داده قانونی گذراند که گذشته را گذشته خوانده انبام و مجازات هیچکس را اجازه نمیداد. ملت بعنوان قدر دانی تاجی از دو شاخه زیتون به ترازیبول تقدیم کرد.

سقراط  
عفو عمومی درباره اشraf رعایت شد ولی مردم آتن از هجوم مصائب بد گمان شده بر دباری را از دست داده هر مباحثه ای

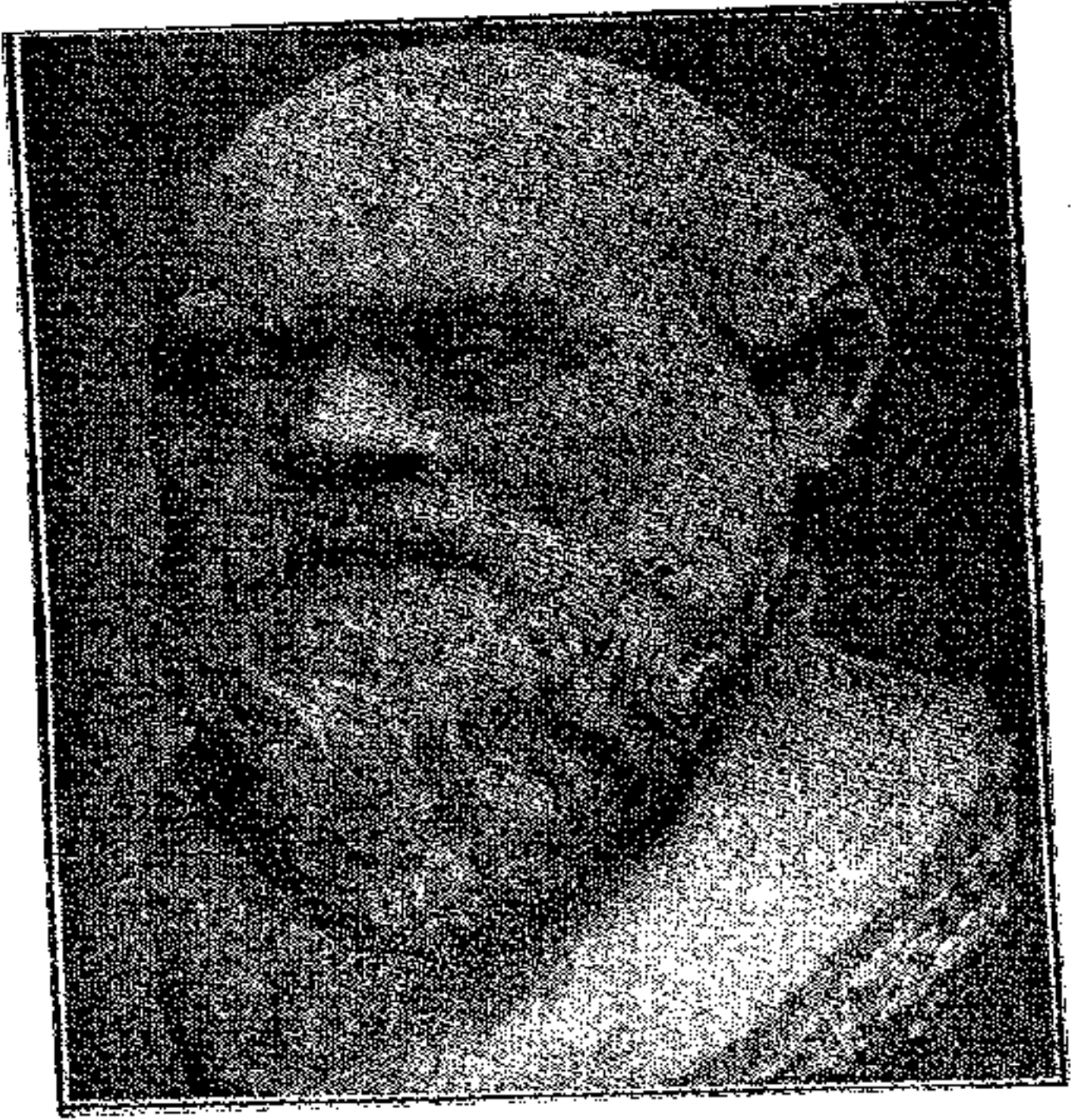
را که راجع بمذهب یا حکومت پیش میآمد در حکم رده و توهین میدانست و بهمین جهت در موضوع سقراط با شتاب اقتاده او را دنبال نموده محکوم کرد. سقراط حجاری بود از افراد ذیحقوق و از اواسط الناس ولی کسب خود را کنار گذاشته عمری بتفکر میگذراند تا حقیقت عقل را دریافته بدیگران بیاموزد.

سقراط معتقد بود که اگر انسان از وجدان خود متابعت کند و نگذارد که هوی و هوس و اوهام بر او دست یابد کاری پسندیده کرده است دستور سقراط این بود که خودت را بشناس و برای این مقصود اهتمام داشت که با مسئله گوناگون

(۱) - THÉRAMÈNE

(۲) - در آتن محکومین با عنانم را شوکران میدادند

(۳) - THRASYBULE



تصویر سقراط که در موزه ناپل میباشد



دست طرف را گرفته بکشف حقیقت که در وجود اشخاص مکتوم میدانست برد.  
 هر روز صبح بمیدان عمومی آمده بهر کس میرسید چه جوان و چه پیر چه سیاست  
 پیشه و چه اهل حرفه بنای گفتگو میگذاشت. دوستانش او را ضیافت نموده از سخنانش  
 لذت میبردند. کمال عقل و سادگی و گشاده روئی سقراط کراهت منظر و بینی کوتاه  
 و پهن و شکم بزرگ او را از نظرها میزدود شاگردانش مانند گزنفون و افلاطون  
 همین بیان را در توصیف وی آورده اند.

سقراط وظیفه شناسی خود را مکرر بمنصه پرور رسانیده در  
 سخاوت و  
 مرگ سقراط  
 ایام جنگ پلوپونز شجاعانه جنگیده و یک بار هم آلسیبیا در خمی  
 را از دهان مرگ بیرون کشیده بود. سقراط چون اطاعت قوانین  
 را واجب میشمرد جسارتی بخرج داده در مقابل فرمانی از طغاة سی گانه که با  
 قانون مباحثت داشت سر فرود نیاورد. معذک مردم نظر خوشی باز نداشتند و از  
 نادانی او را با سوفسطائیان (۱) مشتبه مینمودند.

یکی از دلشنگیهای مردم از سقراط این بود که آلسیبیا و کته زیاس (۲) از  
 جمله شاگردان وی بوده اند. در ۳۹۹ سقراط بجرم اینکه «خدایان بلند را حرمت  
 نمیکند و الوهیتی نازع آورده است» گرفتار شد. قضاة او را مقصر شناختند و چون  
 بموجب قانون از او پرسیدند که چه مجازاتی در حقش روا دارند گفت: «برای  
 اینکه عمر من بخدمت وطن مصروف شود و بتوانم هموطنان را به فضیلت راهنمایانم  
 پیشهاد میکنم مقرر دارید که بخرج دولت در معبد پریپتانه (۳) از من نگهداری کنند»  
 این جواب تسخر آمیز در نظر قضاة دشنامی سخت آمد و سقراط محکوم باعدام گردید.  
 افلاطون در یکی از رسایل خود که بنام «فیدون» (۴) است کیفیت مرگ سقراط را  
 چنین شرح میدهد: شاگردان دور سقراط حلقه زده بودند. مقارن غروب جلاد  
 جامی را که زهر در آن بود برای او آورد «سقراط که نه رنگش بگردید و نه

(۱) - سوفسطائیان کسانی بودند که فن استدلال تقیضین را تعلیم میدادند

(۲) - در میان طغاة سی گانه کته زیاس بیشتر از همه بشدت بطش معروف بود

(۳) - PRYTANÉE (۴) - PHÉDON

چهره اش دگر گونه گشت بطمانینه خاطر و بی تشویش جام بگرفت و سپس باوقار و ثبات تمام چنانکه عادت او بود نگاهی باین مرد انداخته پرسید: آیا از این شربت میتوان خداوندان را نثاری کرد. آن مرد جواب داد پیش از آنچه یک نفر را ضرور است از این گیاه نمی سائیم. سقراط گفت مطلب را فهمیدم اما اقراراً اجازه هست که دعا کنم و باستغاثه از درگاه خدایان بپردازم تا این سفر را بر ما مبارک و مینون گردانند. این است التماسی که من از ایشان دارم و امیدوارم که دعایم مستجاب شود این بگفت و جام را بر لب نهاده بکمال آرامی و گشاده روئی سر کشید. تا آن دقیقه ما طاقت آورده اشک خود را نگاهداشته بودیم ولی چون سقراط را بدان حالت دیدیم عنان اختیار یکباره از دست گرفت... سقراط گفت: دوستان من شما را چه میشود. من زنان را واپس فرستادم تا چنین حالتی پیش نیاید. این رقت قلب بر ازنده نیست... متانتی پیش از این از خود بروز بدهید. این کلمات ما را سر افکنده ساخت چنانکه راه بر گریه بگرفتیم. سقراط مدتی قدم زد. بعد چون دید پاهایش سنگینی میکند بنا بدستور زندانیان بیشت بنحوایید... اندامش خرد خرد سرد میشد و از حس و حرکت میافتاد. زندانیان بجا گفت سقراط را چون سردی بسینه رسد هنگام فراق فرا رسیده است. خلاصه سقراط روی خود را که پوشیده بود گشود و آخرین کلمه خود را گفت که اقریطون. خروسی از آسکله پیوس (۱) بر ذمه ماست ادای این دین را فرو مگذار. اقریطون جواب داد که چنین کنم غیر از این چه داری بگویی. اما سقراط دیگر دم بر نیآورده لمحہ ای نگذشت که تکالیف بخود داد. آنگاه زندانیان روی او بگشود. چشمان سقراط ثابت و بیحرکت بود. اقریطون چون این بدید دیدگان وی پیست. این بود سر انجام دوست ما که بعمر خود نظیر وی را ندیده ایم و بیقین در عقل و عدالت تالی نداشته است.

اسپارت باین اندازه که بر آتن قیومت داشت اکتفا نکرد	استیلا
بلکه قلمرو بحری وی را نیز محیطه اختیار خود آورد. لیزاندر	اسپارت
در دریای اژه گردش کرده کثرت متحدین سابق آتن را با چگذار	

(۱) - ASKLÉPIOS



اسپارت نمود و هم ساخلوی از قشون خود در بلاد ایشان گذاشت . شأن و شوکت لیزاندر بجائی رسید که چندین شهر بمقام الوهیتش رسانیده مذبح بجهت وی ساختند و بافتخارش جشنها گرفتند .

حکومت اسپارت از حشمت و جاه طلبی سردار خود بد دل شد و در ۴۰۳ ع احضارش کرد . لیزاندر باین نظر که وقتی بگذرانند تا سورت بد بینی بخوابد اجازه گرفته رهسپار نیی گردید و چون از آنجا برگشت پیشنهاد جنگ با ایرانیان را پیش کشید . سرگذشت خارق العاده اردوی ده هزار نفر بیشتر از هر چیز لیزاندر را ترغیب مینمود که باین مهم اقدام نماید .

اردو کشی در سال ۴۰۱ بک شاهزاده ایرانی ، کوروش جوان که ساتراپ آسیای ضعیف بود باین خیال افتاد برادر خود خشایارشا را از تخت بریز آورد . بنا بر این قوائی کافی جمع آوری کرد که از آنجمله سیزده هزار نفر مزدور یونانی بودند . گذارش این اردو را گزنفون آتی که همراه یکی از رؤسای یونانی قشون روانه شد در کتاب خود موسوم به آناباز (علی طریق بقلب آسیا) آورده است .

کوروش قصد خود را پوشیده داشت تا بفترات رسید . نزدیک بابل در محله موسوم به گوناگزا (۱) قشون پادشاه نمایان گردید . چون معرکه جنگ گرم شد کوروش خود را بطرف برادر پرتاب کرد تا کار او را بدست خویش بسازد لکن زورینی بر زیر چشمش خورده از پای در آمد . باین خبر شیرازه کتیبه قشون کوروش از هم پاشید اما دسته یونانی که در جنگ بر حریف فایق آمده بود بر جای بماند . تیناسفرن سردار ایرانی جثه کرد که تسلیم شوند ولی چون دید بجوئی نرسد دامی گسترده رؤسای ایشان را بگرفت و بکشت . باین ترتیب سرانزان قلیل العدد یونانی در مملکت پهناور ایران سرگردان شدند و چون پانصد فرسنگ از خاک خود فاصله داشتند روزنه امیدی در کارشان نمودار نبود اما گزنفون با آنها دل داده در صدد بر آمد که بهدایت خود ایشان را بیونان برگرداند . عده براه افتاد ولی چون دشمن از

(۱) - GUNAXA

آواز دست باز نمیداشت تا چار مدام در حال جنگ بود و با اینکه ممالک سر راه را  
 نمی شناخت و سرمای جلگه های مرتفع بر برف و گرسنگی عرصه را بر وی تنگ  
 میکرد عاقبت به بحر سیاه رسید (۴۰۰). گزنفون مینویسد: نخستین کسانی که از  
 کوه بالا رفته بقله رسیدند و دریا را دیدند خروشی بر آوردند. گزنفون و باقی عده  
 چون فریاد بشنیدند گمان کردند که باز دشمن بطلیعه قشون تاخت آورده است...  
 معذک هر چه بر عده میافزود فریاد بلند تر میشد و از عقب سر مدام سر بازان با  
 قدم دو فریاد کنندگان ملحق میشدند. بنظر گزنفون چنین آمد که امری نادیده  
 اتفاق افتاده لذا بر اسب نشسته سوارانی چند همراه برداشت و بکمک شتافت و  
 چون نزدیک رسید سر بازان را شنید که فریاد میکنند: دریا، دریا و بیکدیگر  
 مبارکباد میگویند. باقیمانده قشون و اسب و ارابه نیز رسید. چون همه بر فراز  
 کوه بر آمدند از سر باز و سردار اشک فوق در دیده بگردانیدند و بیکدیگر را در  
 آغوش کشیدند و فی الفور بمرکت آمده بی اینکه بدانند چه کسی امر داده سنگی  
 چند گرد آوردند و پشته ای ساخته مقداری سپر چرمین و چوب و سپر چوبین بر آن  
 نهادند.

باین ترتیب دسته کوچکی از قشون تنها وبدون فرمانده بحالت  
 غالیبت سر قاسم قلمرو شاهنشاهی ایران را پیموده ضعف آن  
 مملکت بزرگ را مدلل نمود.

اردو کشی  
 آرزویلاس (۱)

درین هنگام لیزاندر بمردم اسپارت نصیحت کرد موقع را غنیمت شمرده جنگ  
 را با آسیا بیندازند. بنا بر این اردوئی ترتیب دادند (۳۹۰) و آرزویلاس پادشاه  
 جوان اسپارت را بریاست آن برگزیدند. لیزاندر تا آنوقت از آرزویلاس حمایت میکرد  
 و خیر خواه او شمرده میشد. آرزویلاس اگر چه می شنید اما سر بازی بی باک بود  
 و از آنجا که اختیار داری لیزاندر بر وی گران میآمد بغلط رفته او را از خود  
 دور نمود ولی پیشتهادش را که جنگ با وحشیان باشد پذیرفته حرکت کرد و در  
 رأس قشونی مرتب تمسافرن و فارنا باز ساتراپهای ایران را شکست داد و در آسیای

صغیر دست بکار تطاول شد .

هنوز در تهیه جنگ تازه بود که از اسپارت فرحانی رسیده او را برای دفاع وطن امریاز گشت داد (۳۹۴) .

جنگ تازه      آژیلاس چون این خبر بشنید گفت : « شاهنشاه مرا با ده هزار کانداز شاهی از آسیا بیرون میکند » و این کنایه از سگه ایران بود که نقش کانداز داشت .

فی الواقع ایرانیان پول زیادی در یونان ریخته اتحادی بر ضد اسپارت ساختند تب و کورت و آرگوس و آتن نیز درین اتحادیه داخل بودند (۳۹۵) .

آغاز جنگ بجهت اسپارت میمنت نداشت زیرا در جنگی شکست خورد و لیزاندز هم کشته شد . آژیلاس چون از شمال برگشته بود در کورونه (۱) جنگ سختی کرده راه پلویوتز را باز نمود . فریقین شش سال تمام در اطراف کورت سخت گرم جنگ بودند . آتن در ظرف این مدت برج و باروی پیره و دیوار فیما بین این دو شهر را از نو ساخته دوباره صاحب بحریه ای قوی شد و علاوه بر سربازان سنگین اسلحه قدیم پیادگانی سبک اسلحه نیز تجهیز نمود . ایفیکرات (۲) سردار آتنی پیشرفت‌های نمایان کرد .

اسپارت و ایران از نشور آتن مضطرب شدند و صلاح کار را در آن دیدند که با هم صلح کنند لذا آنتالسیداس (۳) اسپارتی در سال ۳۸۷ پیشوش رفت تا درین باب با شاهنشاه مذاکره نماید و عهدنامه ای که آورد از طرف تمام مردم یونان بقید قسم پذیرفته شد . بموجب این عهدنامه خشایارشا حق را چنین تشخیص میدهد که بلاد واقعه در آسیا بانضمام جزیره قبرس ملک طلق وی باشد ولی بدیگر بلاد یونانی چه بزرگ و چه کوچک کلاً استقلال داده شود باستثنای منوس و امبروس و سیرس که کافی السابق از آتن خواهد بود . این عهد را هر که نپذیرد شاهنشاه بکمک سایرین در خشکی و دریا با وی جنگ خواهد نمود و از کشتی و پول مضایقه نخواهد کرد . در

(۱) - CORONÉE

(۲) - IPHICRATE

(۳) - ANTALCIDAS

واقع اسپارت برای اجبار دشمنان خویش بترك اسلحه يونانيان آسيارا تسليم شاهنشاه کرد تا دشمنان خود را وادار کند اسلحه را زمین بگذارند.

عهدنامه آتالسیداس نتیجه یولی بود که ایرانیان در یونان ریختند و باین ترتیب جنگ مدی را تلافی کردند.

اسپارت  
و تب  
معهذا استیلای اسپارت دوامی نیافت و پس از چند سال در نتیجه جنگی تازه بکلی متلاشی گردید. درین جنگ مخوف ترین دشمنان اسپارت تب بود که مهم ترین شهر بیوسی محسوب میشد. بیوسی همسایه آتیک و چون بواسطه يك سلسله کوه بکلی از دریا جدا مانده بود مردمش بیشتر بکشت و زرع و تربیت اسب روزگار میگذراندند. بیوسی در شاعر بزرگ داشت یکی هزیئید که در اشعار خود زندگی روستائی را وصف کرده و دیگر پندار که افتخار و سرافرازی برندگان بازیهای المپی را بنظم آورده است. بیوسی هنروران چیره دستی نیز مانند تاناگرا (۱) داشت که مجسمه های کوچک دلریا از گل پخته میساخت. معذک مردم آتن که همه چیز را مسخره میکردند انتشار دادند که اهل بیوسی بیسواد و بی ذوق اند و کلمه « اهل بیوسی » تا امروز نیز بهمین معنی نامناسب استعمال میشود.

بیوسی تا این موقع جزء سرزمینهای درجه دوم یونان بشمار میآمد اما چون در جنگ اخیر که بر ضد اسپارت در گرفت تب سلسله جنبان بود اسپارت از او نگذشت و دنبال فرصت میگشت تا تلافی کند. بنا بر این يك فوج قشون اسپارتنی بنا گاه بکمک اشرف تب وارد شهر شده ارگ را که موسوم به کادمه (۲) و بر شهر مشرف بود تصاحب نمود (۳۸۳).

ستخلاص  
تب  
از میان نخبان زادگان تب دوش که ایامی تنداس (۳) و پیلوپیداس (۴) نام داشتند رشته و داد را محکم کرده مصمم شدند وطن را از زیر بار يك چنین حکومت شرم انگیز نجات دهند. ایامی تنداس

(۱) - TANAGRA

(۲) - CADMÉE

(۳) - EPAMINONDAS

(۴) - PÉLOPIDAS

بخیزی نداشت ولی بتعلیم فلاسفه با فقر و فاقه میساخت و تنگدستی را دوست میداشت. کمتر کسی بیای خصایل نیکوی، ایامی ننداس میرسید. در جنگ و سیاست بصیر. در ادب و تربیت کامل و در فرماندهی و فرمانبرداری لایق بود. دوستش پلوپیداس با اینکه نتولی سرشار داشت از او تمجید مینمود و بتقلید وی عمری بسادگی میگذاشت. پلوپیداس که از تب نفی شده و باتن پناه برده بود بتهوژ ضرب شستی نشان داده به تب برگشت و شهر را در تحت اختیار خود در آورد (۳۷۹).

شرح تصرف تب را پلوتارک چنین مینگارد: پلوپیداس دوستانی بانفوذ داشت از قبیل کارون (۱) که یکی از اعظم بلد شمرده میشد و فیلیداس (۲) نامی که منشی اشراف طاغی بود. پلوپیداس روز مقرر قسمت عمده سر بازان خود را در سرحد گذاشته با چند نفر مصاحب جوان و پر عزم براه افتاد. مسافری نیم تنه کوهانی پوشیده چند سگ شکاری با اسباب شکار برداشته بودند که اگر در راه بکسی تصادف کنند سوء ظنی پیش نیاید و چنان تصور نمایند که بشکار میروند... بعلاوه از یکدیگر جدا شدند تا از چند طرف وارد شهر شوند. چون باد میوزید و برف میبارید در اختفای امر خود چندان اشکالی نداشتند. بالاخر در بخانه کارون فرود آمده چند نفر از دوستان را نیز از آنجا برداشتند. باین ترتیب مجموع عمده کسانی که همقسم شدند پچهل و هشت نفر رسید.

اکنون باید دانست که در جمع تیرانها چه میگذشت. فیلیداس همان روز آرکیاس (۳) و همکاران وی را ضیافت کرده با از راه هستی عنان و اختیار را از دستشان گرفته آنان را بحمله متفقین تسلیم نماید. چون شراب سرها را گرم کرد خبر رسید که تبعید شدگان وارد شهر شده اند. آرکیاس فی الفور کارون را احضار نمود. پلوپیداس و کسان او چون در خانه کارون مسلح شده بودند تصور کردند رازشان از برده براه افتاده و کارشان گذشته است اما کارون اضطراب خود را پوشیده بظاهری آرام در برابر طغاة حاضر گردید و فوراً فهمید که آرکیاس کاهو حقه

(۱) - CHARON

(۲) - PHYLLIDAS

(۳) - ARCHIAS

از مطلب مسبوق نیست لذا وعده داد هواطلب اوضاع باشد و بمجمع رفقا باز آمد . چیزی نگذشت از آن قاصدی رسیده موقوف را بسزا خبر آورد ولی آرکیاس که این بار کاملاً مست بود بچننده کاغذ را گرفته نخواند وزیر بالشی گذاشته گفت : کار های جدی را فردا انجام میدهیم ، بازی متفقین برآه افتادند در حالتی که روی جوشن لباس زنانه پوشیده صورت خود را با تاجهای ابوه درخت تبریزی و کاج گرفته بودند . چون بدر تالار رسیدند میهمانان ایشان را بجای رفاصه هائی که انتظارشان را میکشیدند گرفتند . هیاهو کردند و کفهای شادی زدند ولی همینکه واردین را شناختند شمیرها را کشیده خود در ایمنان انداختند . طغاة کشته شدند . ایامی ننداس نیز به پلوپیداس پیوسته مردم تب را آزادی و اخراج قوای اسپارت از ارگ شهر خواندند .

فتوحات و مرگ جنگ از نو قیامین اسپارت و تب در گرفت و ایامی ننداس ایامی ننداس لیاقت سرداری خود را بروز داد . ایامی ننداس روش تازه ای اتخاذ کرد باین معنی که یکی از جناحین قشون خود را مخصوصاً قوی کرده چون میخی در صف دشمن فرو میدبرد و بقول گزنفون قشون در دست او حکم کشتی داشت زیرا در يك خط پیش میرفت .

با این روش يك بار در لوکتر (۱) (بشوسی) غلبه کاملی بر اسپارت کرد (۳۷۱) و این ضربت چنان سخت بود که از آن پس اقتدار اسپارت دیگر قد راست نکرد . آوقت ایامی ننداس دست به تعرض گذاشته بسر زمین اسپارت رفته در آنجا بر او حمله ور شد و بدعوت وی تقریباً تمام پلوپونز یکبارہ بر ضد صاحب اختیاری اسپارت برخاست . مردم آرکادی که قومی چوپان بودند و در فلوات مرتفع درون شبه جزیره مسکن داشتند شهر مگالوپولیس (۲) را ساخته مرکز و شهر مستحکم خود قرار دادند . مردم مسنی شهر مسن را بر دامنه کوه ایتوم (۳) بر پا کردند . ایامی ننداس دو بار خود را بحول وحوش اسپارت رسانید در صورتی که

(۱) - LEUCTRE (۲) - MEGALOPOLIS (۳) - ITHOME

معروف بود زنان اسپارت هیچگاه دود از دوی دشمن را بچشم ندیده اند. اما چون آژیلاس بجا یکی مدافعه میکرد جرأت نکرد بشهر یورش آورد زیرا آژیلاس واقعاً حریفی بود که مبدیاست از او بر حذر باشند. اپامیئنداس در بیان تبش (۱) (مرکز پلوپونز) با وی مصاف داد. هنگام گیر و دار جنگ پهلوان تب را زوبینی در میان سینه نشست و کارش بساخت (۳۶۲) مرگ او تکلیف جنگ را معوق گذاشت و تب با اسپارت صلح کرد.

باین ترتیب سرتاسر یونان را بطوری نفاق و تفرقه در گرفت  
ضعف  
قوای یونان  
که هیچوقت نظیر آن دیده نشده بود. اسپارت و تب قوه خود را بکلی در جنگ نابود کرده به تحلیل بردند.

در نتیجه این سوانح آتن توانست يك اتحادیه بحری تشکیل بدهد و متحدینی برای خود بدست آورد.

موقع رسیده بود که زمان امور قوم یونان از کف بلاد ضعیف یونان بدر آید و در دست دولتی نیمه یونانی موسوم به مقدونیه قرار گیرد.

## فصل بیست و نهم

فیلیپ (۲) و دموستن (۲)

استیلای مقدونیه

یونان در نتیجه تفرقه رو بضعف گذاشت. پادشاه نیمه یونانی و نیمه رحنی همسایه موسوم به فیلیپ مقدونیه عزم کرد تا موقع مساعد است تمام یونان را مطیع و منقاد خود ساخته بر همه حکمفرما باشد.

دموستن خطیب بزرگ و وطن پرست عبور دشمن سخت فیلیپ بود. دموستن مردم آتن را واداشت تا در راه آزادی یونان چندانکه توانند مبارزه نمایند اما در کرونه (۴) غلبه با قوای مقدونیه شد (۳۳۸).

(۱) - MANTINÉE      (۲) - PHILIPPE      (۳) - DEMOSTHÈNE      (۴) - CHÉRONÉE

فیلیپ رتبه سپهسالاری اقوام یونان یافته بحیال حمله باسیا اردوی معتمایی  
تدارك عیدید که کشته شد (۳۳۶).

مقدونیه  
مقدونیه در شمال یونان واقع شده و ناحیه ایست فیما بین ستریمون (۱)  
(سترومای امروز) و ایلیری (۲) (آلبانی امروز).

کوهستانهای بلند این مملکت را سابقاً جنگل می پوشید ولی امروز اغلب بکوت  
افتاده و محاط بچلکله های مدوری است که سابقاً دریاچه بوده حاصل فراوان می آورد.  
چنانکه با آبیاری کامل سالی سه کشت میدهد. اما در زمستان بمراتب از یونان  
سردتر میشود. زیتون جز در سواحل شبه جزیره کالسیدیک (۳) بشمار نمیرسد. مردم  
یونان مقدونیه را بیگانه می شمردند و سکنه آنرا وحشی حساب میکردند. زبان مقدونی  
نمیدانیم از یونانی مشتق شده یا ریشه ای جدا گانه داشته چنانکه معلوم نیست اهالی  
این سرزمین از خویشاوندان قوم هلن یا از اصل دیگر بودند در هر حال اخلاقی  
سخت تر و خشن تر و بنیه ای قوی تر داشتند. بزراعت میپرداختند و نجبازادگانی  
دزم آنها برایشان حکومت مینمودند. اعظم مقدونیه سواره جنگ میکردند.  
در شکار و باهه نوشیدن و غذا خوردن دست غریبی داشتند. چون غذا را نشسته  
میخوردند اسباب تعجب مردم یونان شده بودند.

سلاطین مقدونیه از مدنیّت یونان تمجید میکردند و سعی داشتند که آنرا در مملکت  
خود نشر بدهند. عادت پادشاهان مقدونی بر این جاری شد که بیونانی تکلم کنند  
و اسکندر فقط در حین خشم و غضب مقصود خود را بزبان مقدونی ادا مینمود  
چنانکه ناپلئون نیز زبان ایتالیائی را جز درین گونه مواقع بکار نمیبرد.

سلاطین مقدونیه در حلقه اقوام هلن داخل شدند و هم اجازه شرکت در  
مسابقه های المپی را بدست آوردند. پایتخت نازهای با سم یا (۴) بنا کردند که از  
پایتخت سابق هم بساحل و هم بعالم یونان نزدیک تر بود. هر وقت با وحشیانی که  
در همسایگی ایشان قرار داشتند نمی جنگیدند خود را بمنازعات اهالی یونان داخل

(۱) - STRYMON

(۲) - ILLYRIE

(۳) - CHALCIDIQUE

(۴) - PELLA



میکردند و همین مناسبت پلوپیداس شاهزاده جوانی را موسوم به فیلیپ بعنوان  
گروگان از مقدونیه به تلب آورد.

فیلیپ پادشاه پس از چند سال یعنی در ۳۶۰ فیلیپ که بسن بیست و سه سالگی  
رسید پادشاه مقدونیه شد. فیلیپ خصائلی نیمه یونانی و نیمه  
مقدونیه وحشی داشت باین معنی که بسپک پرورش یونانی زبان آورد و خون گرم  
و اهل مباحثه بود و بحکم طبیعت مردم مقدونیه خشن و خشمگین و تاحدهستی  
شرا بخواه. فیلیپ هنگامی که در تب مقیم بود از کم و کیف اوضاع و احوال مردم یونان  
مطالع گردیده میدانست که بلاد یونان از قوه و رمق افتاده اند و در نتیجه جنگهای  
بی ثمر بنیه خود را تحلیل برده اند و از آنجا که این وضع همه را بجان آورده عموماً  
آرزو مند آرامشی پایدار میباشند و کسی را بجان و دل خریدار اند که جانب غرور  
و تفاخرشان را رعایت کرده استیلائی خود را برقرار سازد. بنا بر این فیلیپ عزم  
کرد بر یونان استیلا یابد و چون مردی پر کار و بیباک بود برای نیل بمقصود هر  
اقدامی را مناسب میدانست گاه بزور گاه بزرگ گاه بچیده متوسل میشد.

فیلیپ نظام و نسق و فن جنگ را در تب آموخته ضمناً نکاتی  
را هم که باعث پیشرفت کار پانامی ننداس شده بود دریافت و  
از این جهت قشونی بسبک یونان بجهت خویش ترتیب داد و  
بتکمیل آن پرداخت.

قشون مقدونیه همیشه حاضر السالاح بود در صورتیکه کتیبه بلاد یونان  
باستثنای اسپارت فقط در موقع جنگ دست بتجهیز میگذاشتند و از این گذشته  
قشون فیلیپ از میان عموم مردم گرفته میشد زیرا ملت بزرگ مقدونیه سربازانی  
رشید و نجبا زادگان مملکت سردارانی قابل داشتند و جنگ را بیشتر از هر چیز  
استقبال مینمودند.

فیلیپ قواعدی سخت برقرار نموده درباره عموم باجرا گذاشت چنانکه درجه  
دو صاحب منصب عالی رتبه را فقط باین علت گرفت که زنی را برای نواختن برنبط

به اردو آورده بودند. قشون را مدام بنمایش و حرکت و اصبداشت و اغلب نیز بی بار و بنه روانه مینمود. شالوده قشون یونان برپایه نظام سنگین اسلحه قرار داشت که بطور فالانتر دسته بندی میشد. فیلیپ فالانتر مقدونیته را وسعت داده فوجی ساخت مرکب از ۴۰۹۶ سرباز که بخش صف میانیستادند. هر سربازی شمشیری داشت و نیزه ای بطول شش متر و نیم. شش صف اول نیزه های خود را کج نگاه میداشتند بطوریکه نیزه های صف ششم معادل یک ذرع از سربازان صف اول جلوتر بود. باین ترتیب فالانتر حکم قلعه متحرک و محکمی پیدا میکرد و شش ردیف نیزه تیغه آن حساب میشد و هر چه در برابرش نمودار میگردد باخالت بکسان مینمود از چهار فالانتر ساده یک فالانتر بزرگ تشکیل مینیافت که متجاوز از شانزده هزار نفر جمعیت داشت. پیادگان سبک اسلحه در جناحین قرار میگرفتند. بعلاوه در جلوی فالانتر یک صف تیر انداز بود مرکب از کماندار یا کسانی که فلاخن داشتند.

فیلیپ دو قسمت دیگر نیز بقشون خود افزود که ناآلوقت در قشون یونان دیده نشده بود: سواره نظام و توپخانه.

سواره نظام مرکب از افواجی مختلف بود و از آنجمله سوارانی جوشن پوش و مغز دار شبیه بشوالیه های قرون وسطای اروپا.

فیلیپ اسبابی در موقع محاصره بلاد بجهت حمله بکار میدرد که بمهمات قشون آشور شباهت داشت. منجنیقها سنگ بر تاب مینمود و برج شکنهایی که بشکل قویج جنگی ساخته شده را کین را دریناد خود نگاه میداشت و بشهر حمله میآورد.

فیلیپ با این اسباب بمیدان جنگ یونان آمده و همین جنگ محاصره بود که یونان را بوحشت انداخت.

فیلیپ با اینکه قشونی مکمل داشت فن سیاسی و پولتیک را  
 زبان بازی  
 بر جنگ ترجیح میداد با کمال مهارت میتوانست دشمنان خود را  
 فیلیپ  
 فریب داده از رقابت ایشان با یکدیگر استفاده نماید. بآنها رشوت بدهد. فیلیپ میگفت: هیچ شهری نیست که در برابر یک بار زر مقاومت

شدند. فیلیپ نیز مانند شاهنشاه ایران عقیده بسیاری از مردم یونان را خریده در تمام بلاد بجهت خود هواخواهانی ایجاد نموده بود. این اشخاص باید هموطنان خویش را متقاعد سازند که پادشاه مقدونیه دوست ایشان است و پذیرائی قشون وی بحالشان مفید تواند بود. ولی قشون فیلیپ چون پایش بشهری از یونان میرسید دیگر بیرون رفتنی نبود.

فیلیپ در انجام خیالات بلند خود بیشتر با مردم آتن رو برو  
آتن و  
میگردید زیرا آتن شهر در جوار مقدونیه آبادیهای بسیار داشت  
دموستن  
و در دریای اژه از نو اتحادیه بجزی نیرومندی ایجاد کرده بود  
با اینهمه فیلیپ درین شهر هم طرفدار داشت. بعضی که توانائی جنگ در آتن  
نمیدیدند هواخواه صلح و سازش گردیدند مانند فوسیون (۱) که مردی عقیف اما  
بدبین و محزون بود مثلاً روزی دید مردم از او تمجید میکنند فی الفور گفت آیا ابلهانه  
کلمه‌ای گفته‌ام.

برخی نیز صلح را ترجیح میدادند تا با سودگی بر تمول خود بیفزایند. این  
دسته بیشتر مردمانی بودند که کار و زندگی داشتند مانند صنعتکاران و تجار و  
ناطقشان اشین (۲) بود که محققاً از فیلیپ اجرة میگرفت.

گروهی از اینجهت هواخواه پادشاه مقدونیه شدند که او را مرد قابلی  
شناخته درخور آن میدانستند که مردم یونان بسرپرستی وی بجنگ ایرانیان بروند.  
این فکر را ایزوکرآت (۳) در نطقهای خود میآورد.

اما فیلیپ در آتن دشمنانی هم داشت که مقدم بر همه دموستن بود. خلقت  
دموستن با تسلیم نسیاخت زیرا از عهد صغر عازت کرده بود بهر مانعی غالب آید.  
دموستن در کودکی یتیم شد. اولیاء وی اموالش را تفریط کردند. بعلاوه در زبانش  
نیز لکنتی بود که کار تکلم را بر او مشکل مینمود. اما دموستن ببرکت سعی و  
عمل تمام اشکالات را برداشت و خطیبی شد که مردم گفته اش را از جان و دل

(۱) - PHOENON

(۲) - ESCHINE

(۳) - ISOCRATE

خریدار گردیدند. بیان دیموستن در قوت و استدلال و دانشینی با آنجا رسید که همه بزرگترین خطبای از منته قدیمه اش دانسته اند.

دیموستن از کسانی بود که کمال مطلوب اجداد خود را در نظر داشت و هرگز راضی نمیشد وطن او در حوزه قیومت دیگران در آید و از آنجا که فیلیپ را دشمن شوکت آتن و آزادی یونان میشمرد صلاح کار را در آن میدید که سخت با وی داخل مبارزه شوند. از سر نحقیر فیلیپ را « يك وحشی که از مقدونیه برخاسته سرزمینی که غلام خوب هم از آنجا برمیخیزد ».

پیشرفت فیلیپ  
فیلیپ با وجود جاه طلبی پر حوصله بود و چون سنجیده اقدام میکرد و با انتظار فرصت می نشست در راه اجرای مقاصد خود بیست و یکسال صرف نمود. فیلیپ ابتدا در صدد برآمد که خاک

مقدونیه را تادریا بسط دهد زیرا چندین آبادی یونانی مانند آمفیپولیس (در مصب ستریمون) و اُلنت (۱) و پوتی ده (۲) (در کالسیدیک) و متون (زردیک خلیج تراسیا) راه ویراندریا سد کرده بودند. چون دوشهر اخیر با تن تعلق داشت و فیلیپ نمیخواست اعتماد مردم این شهر را از خود سلب کند متشبث بحمله شده اعلام نمود که در نظر دارد آمفیپولیس را تسخیر کرده با تن و ایگنارد و چیزی در عوض بستاند ولی چون آترا گرفت در دست خود نگاهداشت و بعدها پوتی ده و متون را نیز بتصرف آورد (۳۵۶).

اُلنت که شهری معتبر بود مدتها با قیاماند زیرا فیلیپ در بدر امر چنین وانمود میکرد که هوا دار اُلنت میباشد ولی همینکه موقع را مقتضی دید حمله ای برد و آترا متصرف شد (۳۴۸) و برای ترساندن دشمنان خود بمغلوبین رحم نکرده تمام مردم اُلنت را به بندگی گرفت.

اولین جنگ مقدس  
درین اثنا فیلیپ برای داخل کردن خویش بیونان وسیله خوبی پیدا کرد. چون مردم فسید در یکی از مزارع آپولون بکشت پرداخته بودند جمع آمفیکتیون جنگ مقدسی بر ضد

(۱) - OLYNTHÉ

(۲) - POTIDÉE

ایشان اعلام نمود . مقدونیه در شورای آمفیکتیون نماینده نداشت ولی اهل تب  
فیلیپ را بجنگ با مردم فسید دعوت کردند . فیلیپ که دنبال چنین فرصتی میگشت  
قوای خود را فی الفور به تسائی فرستاد . سر بازان مقدونی چون راهی شدند کلاه خود  
را با برگ درخت شاز مزین کردند چنانکه گوئی باجرای مأموریت مذهبی میروند .  
مردم فسید سخت مقاومت کردند ولی عاقبت مغلوب شدند . اسرار را بدریا انداختند  
و رئیسشان را چون مرتد مصلوب نمودند ( ۳۲۵ ) .

فیلیپ صاحب اختیار تسائی گردید . ترمویل را نیز که کلید یونان مرکزی است  
چیزی نمانده بود بدست آورد ولی از آنجا که قوای وی دیر رسیدند و قشون آتن  
پیش دستی کرد فیلیپ درینکار اصراری بخرج نداد .

هر قدمی که فیلیپ بجلو میگذاشت دموستن از روی جاه طلبی  
مقدونیه و خطری که از اینروی متوجه آتن میگردد پرده  
بر میداشت . بیاناتی که درین دوره کرده فی فی پیک اول و  
سه آلتی نامیده میشود .

نطقهای

دموستین

دموستین که میخواست مردم را از تلبی بیرون آورد در ضمن نطقهای خود  
میگفت : « ای مردم آتن . کی بوظیفه خود قیام خواهید کرد ؟ چرا نشسته اید ؟  
منتظر سانحه ای میباشید یا وقت ضرورت را انتظار میکشید ؟ پس درباب حوادث  
امروز چه میگوئید ؟ بنظر من برای مردم آزاد ضرورتی مبرم تر از فضیحت عمومی  
نیست . بگوئید به بینم . آیا میخواهید این رویه را دوام بدهید که راه بیفتید و از  
یکدیگر پیرسید خبر تازه چه هست ؟ بسیار خوب . از این خبر تازه تر چیست که  
یک نفر از مقدونیه بر آتن فایق آید و بدخواه خویش امور یونان را اداره کند ؟  
یکی میپرسد آیا فیلیپ مرده است ؟ دیگری میگوید نه . فقط ناخوش است . اصلاً  
این مطلب چه تفاوتی بجان شما میکند . بر فرض اینکه فیلیپ بمصیبتی گرفتار آید  
با این نظر که شما با امور مینگرید طوری نمیکشد که با دست خود فیلیپ دیگری  
خواهید ساخت . شان و شوکت فیلیپ از قوت او نیست بلکه از اهمال و غفلت .  
شماست » .

مساعی دموستن بکلی بی نتیجه ماند باین معنی که چون آتن ترموپیل را بتصرف آورد فیلیپ نتوانست دست روی آن بیندازد. بعلاوه مردم آتن در نجات آلت هم کوشیدند ولی کمکی که فرستادند کافی نبود از این جهت خود دموستن چنین صلاح دانست که با فیلیپ یونانی بکنند. لذا سفارتی تحت ریاست فیلوکرات (۱) از آتن به یلارفته عهدی گذاشت که موسوم بصلح فیلوکرات شد.

فتوحات تازه در حقیقت این صلح جز متاز که ای نبود زیرا فیلیپ جز پیشرفت چیزی در خاطر نمیگذراند و مقصود خود را گاه با اسلحه و گاه با اسباب چینی انجام میداد. دموستن نیز همشهریان را بتدارک جنگ محتوم دعوت میکرد عاقبت آتن باحساس مستقیم خود دانست که اقدامات فیلیپ مستقیمآوی را تهدید میکند زیرا فیلیپ تراس را گرفته شهری در آنجا ساخت که تا امروز نیز باسم او به فیلیپوپولی (۲) معروف میباشد و از آنجا بسمت بغازها رانده بمحاصره بیزانس پرداخت. این اقدام آتن را سخت در مخاطره میانداخت. زیرا استیلای فیلیپ بر بغازها رابطه آتن را با دریای سیاه قطع مینمود و حال آنکه آذوقه آتن از آن راه میآمد. لذا مردم آتن بصالای دموستن میز هر مری را که عهد صلح روی آن نقر شده بود واژگون کردند و بجزیره ای بسمت بیزانس فرستاده شهر را نجات دادند (۳۴۰).

از آن پس فیلیپ متوجه یونان مرکزی گردیده مثل دوره قبل از پیراهه بمقصد خود عزیمت نمود و چون بعد از صلح فیلوکرات دو وائی را که سابقاً فوسید در شوری داشت باو واگذاشته بودند این بار زحمتش کمتر بود. باری در سال ۳۳۹ شوری برای آمفیکتیون برضد هلث کوچک لوکر که بهتک احترام مذهب متهم گردید جنگ مقدسی اعلام نموده فیلیپ را مأمور اجرای حکم نمود. فیلیپ فی الفور وارد یونان مرکزی شد ولی بجای حمله بر مردم لوکر بناگاه الاته (۳) را بتصرف آورد. الاته براهی مشرف بود که باتن و تب میروند. دموستن در نطقی که بعد ها ایراد

(۱) - PHILOCRATE

(۲) - PHILIPPOPOLI

(۳) - ELATÉE

نمود رسانید که تصرف این نقطه در مردم آن چه اثری بخشید.

در پایان روز مردی آمده با اولیای امور خیرداد که البته از دست رفت. بعضی فی الفور از سر میز بر میخیزند. کسبه را از میدان عمومی میرانند. چادر آنها را میسوزانند. برخی سرداران را احضار مینمایند و شلیپورچی را میخواهند. شهرت از لوله و غوغاست. فردای آن روز اولیای امور اول صبح شوری را دعوت کردند. شما نیز بمحضر عمومی شتافتید. پیش از اینکه شوری تصمیمی بگیرد مردم سر جای خود نشسته بودند. بزودی اعضای شوری میروند. اولیای امور خبر را اعلام میدارند. و مخبر را حاضر مینمایند. منادی ندا میکند که اجازه نطق میخواهد. هیچکس بر نمیخیزد. چند باز دیگر جاز میزند. هیچکس نیست. در صورتیکه سرداران و خطبا همه حاضر اند. وطن یک مرد میخواست که برای نجات وی نطق بکند. زیرا رفتی منادی بامر قانون بانگ بر میآورد آواز او آواز وطن است. درین موقع چه کسی میبایست خود را معرفی کند؟ آیا کسانی که بقای جمهوری را طالب اند؟ درین صورت شما و کلیه افراد ذبحقوق آن بایستی بلند شده خود را معرفی میکردید زیرا من یقین دارم که شما همه بقای جمهوری را طالب هستید... اما آن روز و آن لحظه مردی میخواست که امور را از منشا آن دنبال کرده بکنه مقاصد فیلیپ پی برده باشد... مردی که آن روز می طلبید. من بودم برخاستم و بکرسی نطق رفتم...

جنگ  
دموستن نه تنها مردم آن بلکه مردم تب را نیز بر انگیزت  
که معاً بجنگ برخیزند. قشون متحدین سعی کرد که راه را  
کروزه  
بر فیلیپ به بندد ولی در جلگه بتوسی در کروته شکست  
سخنی خورده (۳۳۸).

فیلیپ با مغلوبین بالتسویه معامله نکرد بلکه با مردم تب بسختی رفتار نموده پادای سر بها و ادارشان ساخت و هم ساخلوی از قشون مقدونیه در آنجا گذاشت ولی درباره مردم آن که عهدهای مقاومت بودند گذشتی بخرج داده از ایشان بیش از این نخواست که کروتر را در قراس واگذار کنند و با وی دست اتحاد بدهند.

اهالی آتن با وجود شکست از دموستن برنگشتند و تاجی از طلا باو دادند. اشین  
 خصم دموستن مدعی شد که حکمی که در باب اعطای تاج صادر شده قانونی نیست.  
 از این جا محاکمه تاج در گرفته مدتی بطول انجامید و عاقبت در سال ۳۳۰ بتفیع  
 دموستن خاتمه یافت. بعضی از قسمتهای عالی آخرین لایحه ای که درین باب آورد  
 از این قرار است:

«گرفتم که عاقبت کار هویدا و بر همه کس پیدا بود. اشین، گرفتم که شخص  
 تو که اصلاً دهان بکلام نگشودی عاقبت کار را بیان کرده بصورت بلند اعلام نمودی.  
 ولی شهر ما هر چند ب فکر شرافت خویش و اجداد و اعقاب خود نبود چاره ای جز  
 آنچه کرد نداشت... اشین میخواهد تاجی را که افتخار آن يك لحظه است از من  
 برباید و ملتفت نیست که مدح و ثنای چندین صد ساله شما را پایمال مینماید! زیرا  
 نقض حکم (اعطای تاج) بیان این معنی میکند که صلاح اندیشی من در نظر شما  
 مردود آمده و از این جا همچو بر میآید که شما از قیام بوظیفه قصور ورزیده آید نه  
 اینکه دچار ضالع بد گردیده آید ولی مطلب غیر از اینست. ای اهل آتن، قسم به  
 اجداد شما که در ما را تن و پلایه و سالامین و آرتیژیون جنگیده اند و هم بسایر  
 مردانی که در مزار عمومی خوابیده اند. شما که برای بقا و آزادی یونان خطر را  
 بپذیری نشمرده آید در مقابل وظیفه قصور نکرده آید. اشین بشنو، آتن همه را  
 سزاوار این افتخار دانسته نه تنها اشخاص خوشبخت و فاتح را زیرا آنچه بر عهده  
 افراد ذیحقوق رشید قرار گرفته همه انجام داده اند. منتهی نصیب هر يك آن شده  
 که خدایان مقرر کرده اند.»

نقشه فیلیپ . جبران شکست کرده امکان نداشت. بساط استقلال بلاد یونان  
 در آنجا برچیده شد و یونان مغلوب گردیده در قید قیومت  
 مرگ او . پادشاه مقدونیه قرار گرفت و باستانی اسپارت که از قسمت مهم  
 خاك خود محروم گردید کلیه بلاد یونان به فیلیپ دست اتحاد دادند آنوقت فیلیپ  
 نقشه خود را بمیان گذاشت و آن چنان بود که کلیه قوای یونان را حرکت دهد و



در نتیجه فتوحات تازه پیوند مقدونیه و یونان را محکم کند.

چنانکه در سال ۱۸۷۰ مسیحی پادشاه پروس نیز بهمین نظر در رأس دول  
متحدہ آنان قرار گرفته بچنگ بر ضد فرانسہ اقدام کرد.

این فکر در یونان رواج کامل یافت. ایزوکرآت مورخ آتی در سال ۳۸۰ در  
ضمن بازیهای اُلپیی لطفی کرده گفت:

« من آمده‌ام شما را دلالت کنم که رشته و داد را در میان قوم هلن محکم کرده  
یا وحشیان جنگ کنید. کسانی هستند که از شوکت و جاه پادشاه ایران در حیرت‌اند  
و چون انقلاباتی را که شاهنشاه در یونان راه انداخته از مد نظر میگذرانند قدرت  
او را زوال پذیر نمی‌پندارند. در صورتیکه این اشتباه است » مگر نبود که قشون  
ده هزار نفره از مملکت شاهنشاهی ایران عبور کرد؛ « ما مردم تمام قوای خود را  
بر ضد وحشیان جمع نیاوریم از صلح بادوامی برخوردار نخواهیم شد و تا با هم راء  
نیفتیم و در نتیجه غلبه مال و منالی نیندوزیم نمیتوانیم اقوام هلن را با هم صلح  
وسازش دهیم و چون اینکار کردیم ممکن نیست که غمخوار یکدیگر نباشیم... »  
نمایندگان تمام بلاد یونان باستانهای اسپارت در گرت جمع آمدند و فیلیپ را  
سپهسالار خود خواندند اما فیلیپ بجالی نیافت که نقشه خود را اجرا کند زیرا  
یکی از نجبا زادگان مقدونیه در ضمن مجالس جشن و سرور پادشاه را بکشت. علت  
این قتل و هنی بود که فیلیپ بقتال وارد کرده بود. مجالس جشن و سرور بمناسبت  
عروسی دختر پادشاه ترتیب یافته بود (۳۳۶).

## فصل بیست و نهم

### اسکندر. فتح آسیا.

اسکندر پسر فیلیپ نقشه پدر را انجام داده در ضمن اردو کشیهای خود از  
آن نیز در گذشت. اسکندر سرداری با جریره و متهور بود و بر کلیه کشورستانان  
ازمنه قدیمه پیشی گرفت. چون در ایسوس (۳۳۳) و آرپل (۳۳۱) غلبه یافت

مملکت پهناور ایران ویرا منگم گردید . سپس از بیابانهای ترسناک و کوه های بلند گذشته وارد هندوستان شد .

اسکندر علاوه بر جهانگیری از حسن اداره نیز بهره مند بود . فیما بین غالب و مغلوب هیچگونه فرقی نگذاشته با اتحاد اهل یونان و ایران گم بست تا از این مجموع يك ملت بوجود آید .

اسکندر پسر فیلیپ بود و در حین مرگ پدر بیست سال بدش نداشت . جوانی بود زیبا پر از تندی و شدت . ورزشهای بدنی شوقی تمام و در اسب سواری شهرتی بسزا داشت در جوانی بوسفال (۱) نام اسبی را رام کرد که بهیچکس رکاب نمیداد .

بتحصیل نیز بسیار راغب بود . فیلیپ بزرگترین دانشمندان عصر یعنی ارسطو را بمعلمی او برگزید . ارسطو علم اخلاق و جهاننداری و طب را بوی آموخت اسکندر ایلیناد را بعشق میخواند و آن را یا شمیری همیشه در زیر بالین خود میگذاشت و خواب و خیالش همه آن بود که با آشیل پهلووان برابر شود . سرشت بیباک وی نیز همین اقتضا مینمود . غالباً در حال مستی سخت غضب میکرد . از مرگ دوستانش بینهایت متالم شده چنان نومیدی بر او دست مییافت که بهیچ چیز تسلیم نمیدید رفت . آبی راحت نداشت مثلاً هر وقت سخنی از پیشرفتهای فیلیپ میرفت از تشویش خاطر رنگش می پرید و بدوستان خود میگفت « مگر پدر من همه جا را خواهد گرفت و کار بزرگی نخواهد گذاشت تا من با اتفاق شما انجام بدهم »

تازه باسلطنت رسیده بود که مصمم شد مملکت ایران را مسخر نماید این نقشه بزرگ فیلیپ و وطن پرستان یونان بود .

در آغاز امر اسکندر بمردم مقدونیه و یونان ثابت کرد که قدرت کامله در دست او است . چون زن دوم فیلیپ مدعی مقام وی گردید اسکندر این زن و پسر ویرا بکشت و همینکه از مردم مقدونیه مطمئن شد روانه یونان گردید . چون اسکندر با

اسکندر

سپهسالار

قشون یونان

(۱) - BUCÉPHALE